

نظریه ی فلسفی

بی نهایت گرایی

کورش عرفانی

چاپ دوم

نظریه‌ی فلسفی بی‌نهایت‌گرایی

دکتر کورش عرفانی

جلد یکم از دو جلد: بی‌نهایت‌گرایی: فلسفه در خدمت تغییر

چاپ دوم: ژوئن ۲۰۲۴ – خرداد ۱۴۰۳ خورشیدی

(چاپ نخست: دسامبر ۲۰۲۰ – آذر ماه ۱۳۹۹ خورشیدی)

ناشر: انتشارات زبان و فرهنگ بین الملل

Pilosophical Theory of Infinitism

Volume I: *Infinitism: Philosophy in the service of change*

Korosh Erfani (PhD)

Second edition: June 2024

(First publication: December 2020)

Publisher: ILCP Publishing House

ISBN : 979-8-88627-788-3

©All rights reserved.

www.ilcpbook.com

نظریه ی فلسفی

بی نهایت گرایی

نویسنده: دکتر کورش عرفانی

جلد اول :

بی نهایت گرایی:

فلسفه در خدمت تغییر

هر چیز یا بی نهایت است یا که نیست.

فهرست مطالب

پیشگفتار چاپ دوم.....	۱
پیشگفتار (چاپ اول کتاب).....	۶
درباره ی دید فلسفی مطرح شده در این کتاب.....	۱۳
در خدمت تغییر.....	۱۸
چرایی انتخاب «بی‌نهایت».....	۲۱
انتزاع در «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی».....	۲۲
چالش زبان.....	۲۷
درباب قرائت کتاب.....	۳۰
سخن پایانی.....	۳۱
خلاصه‌ی بخش‌های تشکیل‌دهنده‌ی کتاب.....	۳۲
معرفی محتوای کتاب.....	۳۲
چه باید کرد؟.....	۳۳
یک نکته‌ی کلیدی.....	۳۵
مقدمه.....	۳۸
جهان‌بینی.....	۴۶
جهان‌بینی، فرد، جامعه.....	۴۸
ساختمان جهان‌بینی.....	۴۹
جهان‌بینی برای جامعه.....	۵۱

بخش اول: آسیب‌شناسی فلسفی.....	۶۸
مقدمه.....	۶۹
چگونه به این جا رسیدیم؟.....	۷۳
فصل اول: نقشِ نقصِ فلسفی.....	۷۶
مقدمه.....	۷۶
دنیای بناشده روی فکر نهایت‌پذیری منابع هستی.....	۷۷
پیدایش تاریخ طبقاتی.....	۸۱
تاریخ پر از رنج.....	۸۴
تاریخ بشر: تاریخ زجر بشر.....	۸۵
ایرادِ فلسفی سرمایه‌داری.....	۸۸
زنجیرهای فکری بشریت.....	۹۲
تداوم فاصله‌ی طبقاتی.....	۹۴
چاره‌ی رهایی طبقه‌ی ستمدیده.....	۱۱۲
بن بست طبقه‌ی محروم.....	۱۱۶
کج‌بینی تک‌نگرانه‌ی غارت‌شدگان.....	۱۲۲
فکر نو.....	۱۳۰
خطای روش‌شناسی انقلابی‌گری معاصر.....	۱۳۱
جمع‌بندی.....	۱۳۸
فصل دوم: آیا راه برون رفتی وجود دارد؟.....	۱۴۰
مقدمه.....	۱۴۰
آرمان‌گرایی.....	۱۴۲
بندهای خلاقیت.....	۱۵۴

۱۵۶	بدسوادى باسوادان
۱۶۰	جمع‌بندى
۱۶۶	بخش دوم: بی‌نهایت‌شناسی
۱۶۷	مقدمه
۱۷۰	فصل اول: چیستى هستى
۱۷۰	مقدمه
۱۷۲	ویژگی‌های مندرج در هستی‌شناسی
۱۷۸	آغاز درک بی‌نهایت
۱۸۳	هستى و بی‌نهایت
۱۸۴	روش شناخت بی‌نهایت
۱۹۰	بی‌نهایت پدیده‌ها و ارتباط میان آنها
۱۹۲	بودش پدیده‌ها
۱۹۵	ذات یا درونمایه‌ی هستى
۱۹۷	کارکرد «همبستگی عمومى»
۱۹۸	این‌همانی پدیده و ارتباط
۲۱۸	فصل ۲: ساز و کارهای فنى بی‌نهایت در هستى
۲۱۸	مقدمه
۲۱۹	تجميع و ترکیب
۲۲۱	علت و معلول در ذهن انسان
۲۲۴	قانونمندی‌های هستى
۲۲۶	ساز و کارهای تولید پدیده در هستى
۲۳۱	رابطه‌ی هوش و تصادف

۲۳۷	مقدمه
۲۴۰	نقش هوش در هستی
۲۴۱	دیالکتیک عینیت و ذهنیت
۲۴۶	زمان
۲۵۳	نقش کاربردی زمان در تعامل با ماده
۲۶۵	فصل چهارم: سازوکارهای تولید بی نهایت
۲۶۵	مقدمه
۲۷۰	فزون گرایی بیماروار
۲۷۴	پیش به سوی نگاه فلسفی جدید
۲۷۷	خلاصه‌ی فصول چهارگانه‌ی بخش دوم
۲۷۷	خلاصه‌ی فصل ۱ از بخش دوم
۲۷۹	خلاصه‌ی فصل ۲ از بخش دوم
۲۸۰	خلاصه‌ی فصل ۳ از بخش دوم
۲۸۱	خلاصه‌ی فصل ۴ از بخش دوم
۲۸۱	خلاصه‌ی بخش دوم
۲۸۴	بخش سوم: «بی‌نهایت‌گرایی»: کارکرد و تغییر
۲۸۵	ضرورت یک آغاز
۲۸۹	فصل اول: توهم و واقعیتِ نجات
۲۸۹	مقدمه
۲۹۷	روند شکل‌گیری اراده‌گرایان
۳۰۴	پایه‌ی فلسفی عمل‌گرایی
۳۰۷	فلسفه‌ای امیدبخش
۳۰۹	اهمیت کاربردی «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»

فرصت تاریخی از دست رفته.....	۳۱۱
اهمیت این فلسفه در مبارزه.....	۳۱۶
استقرار و گسترش فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی.....	۳۱۷
فصل دوم: فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی و اخلاق انسانی.....	۳۲۳
مقدمه.....	۳۲۳
مشکل سرعت و شتاب.....	۳۳۱
مرگ به مثابه «ناپایانمندی».....	۳۴۰
فصل سوم: چشم اندازهای ممکن گسترش فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی.....	۳۴۷
مقدمه.....	۳۴۷
فصل چهارم: غیبت شکست و بن‌بست در «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی».....	۳۵۶
مقدمه.....	۳۵۶
فصل پنجم: آیا پایان رنج ممکن است؟.....	۳۷۲
مقدمه.....	۳۷۲
کلیش‌شکنی ذهن.....	۳۷۹
فصل ششم: محور طبقه: نوزایش انسان.....	۳۸۳
مقدمه.....	۳۸۳
کارآمدی این فلسفه.....	۳۸۶
خلاصه‌ی از بخش سوم.....	۳۸۹
نتیجه‌گیری.....	۳۹۲
مقدمه.....	۳۹۳
جهان‌بینی.....	۳۹۷
مفهوم محوری.....	۴۰۲
روش‌شناسی کاربردی.....	۴۰۸

- فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی چه می‌گوید؟..... ۴۱۴
- روایت کوتاه کل کتاب..... ۴۱۸
- تمامی کتاب در هفت نکته..... ۴۲۰
- انتهای جلد اول..... ۴۲۳
- درباره‌ی جلد دوم..... ۴۲۵

پیشگفتار چاپ دوم:

«بی‌نهایت»، هم به عنوان واقعیت و هم به عنوان موضوع بحث و تفکر، هیچ محدودیت و مرزی نمی‌شناسد؛ به همین خاطر، هر میزان هم که در مورد آن بگوییم و بنویسیم باز چیز زیادی از پیچیدگی و گستره‌ی آن نگفته‌ایم. در این راستا، اگر در مورد کمیت تولید محتوا پیرامون هر موضوعی بتوان حدی قرار و وسواسی به خرج داد، درباره‌ی موضوع «بی‌نهایت» نمی‌توان. این امر ما را به نوعی تواضع کاری می‌کشد که هر آن چه را در این باره در این چند سال گفته و نوشته‌ایم معادلِ ملکولی از قطره‌ای از اقیانوس بحث مرتبط با موضوع «بی‌نهایت» بدانیم و نه بیشتر.

چاپ نخستین کتاب «بی‌نهایت‌گرایی: نظریه‌ی فلسفی برای تغییر» در سال ۲۰۲۰ با استقبال نسبی خوبی مواجه شد. نگارنده می‌دانست که یک کتاب فلسفی و آن هم در حجم بالا نمی‌تواند یک کتاب پرفروش در میان جامعه‌ی کتابخوان فارسی زبان باشد؛ اما با این همه، هموطنانمان این کار را خوب پذیرا شدند و این انگیزه‌ای شد برای این که نگارنده، بعد از سه سال، به ویرایش و چاپ دوم کتاب اقدام کند.

آن چه در دست دارید حاصل ویرایشگری دوباره‌ی چاپ اول کتاب است که تا حد بسیار کمی محتوا -و تا حد بیشتری- شکل آن را دستخوش تغییر -و امیدوارم- بهبود ساخته است. در کتاب نخست، به دلیل حجم زیاد مطالب و تازگی آنها، تمرکز نگارنده بیشتر به سوی محتوا رفت، اما این بار فرصت داشتیم که بدون جستجوی تغییر محتوا، نوشته را، از حیث نوشتاری، پالایش‌شده‌تر ارائه دهیم. دلیل این که محتوا را زیاد دست نزدیم این بود که تحقیق و تولید کارهای جدید خود در مورد بی‌نهایت را با تهیه و نشر آثاری چند به زبان انگلیسی دنبال کردیم که گزارش آن در بخش پایانی کتاب آمده است.^۱

در کار بازویرایش، تلاش کرده‌ایم که برخی از مشکلات ناشی از فاصله‌گذاری‌ها در میان حروف تشکیل‌دهنده‌ی کلمات فارسی را یکسان‌سازی و نقطه‌گذاری‌ها را مرور و تکمیل کنیم تا خوانش کتاب آسان‌تر شود.

^۱ نگاه کنید به «اضافه‌ای بر چاپ دوم کتاب» در جلد دوم.

زبان فارسی، با تمام غنای خود، در تفکیک جزییات نوشتاری و برآوردسازی دقیق منظور، زیاد قوی نیست و به همین خاطر، باید برخی از ریزمکاری‌های ویرایشی، نقطه‌گذاری و حتی نشانه‌گذاری را به خدمت گرفت تا دقت معنایی مورد نظر خود را در نوشتار پیاده کرد. مثال بسیار بارز این امر در این کتاب، حول محور کلمه‌ی اصلی بحث، یعنی «بی‌نهایت» است. این واژه، به فراخور این که می‌خواهیم آن را به صورت «اسم» به کار گیریم یا «صفت»، باید به دو نوع متفاوت نگارش می‌شد تا تمایز را ممکن سازد. این جداسازی در برخی زبان‌ها، مانند انگلیسی یا فرانسه، با کمک «حرف تعریف»^۲ صورت می‌گیرد، اما زبان فارسی، حرف تعریف ندارد و تنها در بیان شفاهی است که ما با تغییر صدا، به نحو ماهرانه‌ای، منظور دقیق خود را - که اسم باشد یا صفت و یا معادل حرف تعریف معین باشد یا نامعین- بیان می‌کنیم، اما وقتی به نوشتار می‌رسد ابزار چندانی برای این منظور در دسترس نیست. لذا، باید این تمایز را به نحوی در نشانه‌گذاری پیاده کرد.

از آن جا که کاربرد این تکنیک نقطه‌گذاری در کتاب حاضر و در مورد واژه‌ی خاص «بی‌نهایت/بی‌نهایت» مهم است اجازه دهید آن را قدری توضیح دهیم:

تفاوت بین «بی‌نهایت» (با فاصله‌ای میان «بی» و «نهایت») و «بی‌نهایت» (بدون فاصله‌ای میان «بی» و «نهایت») چیست؟ در نگاه نخست شاید هیچ، اما با قدری توجه می‌بینیم که در مورد اول به یک «صفت» اشاره می‌کنیم: بی‌نهایت = بدون نهایت = فاقد نهایت؛ و در مورد دوم اما، این یک «اسم» است، یک امر مشخص به نام «بی‌نهایت». در این جا تلاش شده است که با چسباندن «بی» به «نهایت»، یک کلمه‌ی واحد بسازیم که بتواند به عنوان «اسم»، خود را از «صفت» «بی‌نهایت» یا همان «بدون نهایت»- تفکیک کند. همین کار در انگلیسی بسیار سادتر است: برای صفت، کافیس بی‌اوریم infinite و برای اسم بی‌اوریم the infinite. به همین ترتیب، در فرانسه، صفت را به صورت infini و اسم را با استفاده از حرف اضافه‌ی le به شکل l'infini می‌آوریم.

باز برای روشن‌تر شدن موضوع به این مثال توجه کنید:

کشف بی‌نهایت = جستجویی که نهایت و پایانی و حدی ندارد.

² Article (definite and indifinte)

کشف بی‌نهایت = جستجوی چیزی است که نهایت ندارد.

و یا این مثال:

قابلیت‌های بی‌نهایت^۳ = قابلیت‌هایی که حد و انتهایی ندارند.

قابلیت‌های بی‌نهایت^۴ = قابلیت‌های متعلق به امری به نام «بی‌نهایت».

البته این را هم بیاوریم که نگارنده تاکید داشته است تا نگارش‌گری^۵ نوین نشر فارسی را به کار گیرد که در آن، تا حد امکان، از چسباندن حروف به هم و به طور مثال، آوردن «بی‌نهایت» به صورت «بینهایت» خودداری می‌شود.

البته رجوع به این تکنیک، یعنی نزدیک‌سازی «ی نکره» به کلمات را در این کتاب فقط برای مورد «بی‌نهایت» به کار نبسته‌ایم، بلکه هر کجا لازم بوده است تا تمایز معنایی بین صفت و اسم برای یک کلمه روشن باشد از این روش بهره جسته‌ایم. این اقدام در چاپ اول نیز به طور مقطعی و موردی انجام شده بود، اما در چاپ دوم، به استثنای مواردی محدود که شاید مورد غفلت قرار گرفته، در تمامی موارد دیگر، این دقت رسم‌الخطی رعایت شده است. هم چنین برای تدقیق خوانش، هر کجا که لازم دانسته‌ایم، از علائم و فشارها (accents) -مانند کسره، ضمه، فتحه و تشدید- استفاده شده است.

به هر روی، باید اذعان داشت به عنوان یک متن فلسفی و مفهوم‌محور، آخوانش این کتاب به طور کلی آسان نیست، اما، بی شک، کسانی که علاقمند به بحث هستند، با قدری صبر و متانت، می‌توانند از آن قرائتی دلپذیر به دست آورند.

*

اینک اشاره‌ای هم به محتوا داشته باشیم.

محتوای کتاب در چاپ دوم، نسبت به چاپ نخست آن، بسیار اندک و فقط در مواردی که ضروری یا بدیهی بوده تغییر کرده است. منظور از کار انجام‌شده بر چاپ اول برای آماده سازی چاپ دوم، بیشتر یک تغییر ویرایشی است که می‌توانسته به فهم بهتر مطلب کمک

³ The infinite capabilities

⁴ The infinite's capabilities (the capabilities of the infinite)

^۵ رسم الخط

⁶ Concept-oriented

کند. این چاپ دوم، به احتمال زیاد، آخرین چاپی از این کتاب است که نویسنده در قالبِ بازبینی متن اصلی چاپ نخست به عنوانِ متنِ مبنا- به آن پرداخته است. بعید به نظر می‌رسد که این دیگر در ردیفِ طرح‌های کاری نویسنده باشد که، باز هم، در آینده، برای یک چاپ سوم اقدام به بازبینی و بازویرایش چاپ دوم کند. اما چرا؟

دلیل این امر، بیشتر از آن چه ناشی از پر بودنِ وقتِ نگارنده با طرح‌های پژوهشی و نگارشی و کاری دیگر باشد، از این ناشی می‌شود که در جهانی زندگی می‌کنیم که آن قدر سریع تحول می‌یابد که بناسازی حتی یک نظریه‌ی فلسفی باید خود را، برای از دست ندادن تمامی یا بخش‌هایی از گزاره‌ها و باورهایش، براساس نوآوری‌ها و کشف‌ها و اختراعات و خلاقیت‌های روزافزون، آماده سازد. به همین خاطر، به طور مثال، برای نگارنده بسیار معنادارتر خواهد بود که، در سال‌های پیش روی، به نگارش یک اثر جدید در این باره بپردازد تا این که کاری را که اصل آن در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ تهیه شده است موردِ بازبینی و بازنویسی قرار دهد.

این موضوع به‌روزرسانی محتوایی به قدر جدی است که حتی اینک که، در ابتدای سال ۲۰۲۴ و تنها بعد از سه سال و چند ماه پس از انتشار چاپ نخست، به ویرایش جدید کتاب برای چاپ دوم پرداختیم، احساس می‌شود که برخی از داده‌ها و مثال‌ها و رویدادهایی که به آنها اشاره رفته است قدری رنگ و رو رفته به نظر می‌رسند. در واقع بهتر است این گونه بگوییم که روزی، اگر نه، هفته‌ای نیست که خبرهای تازه‌ای از اختراعات و اکتشافات نرسد و لذا، برای به روز کردنِ یک کار، دیگر نمی‌توان هر سال یک کتاب هزار صفحه‌ای را مرور و آن را روزآمد و بازچاپ کرد؛ بنابراین، شاید این چاپ دوم، آخرین چاپ این اثر خاص باشد؛ به هر روی این امر را، به عنوان یک احتمال، باز می‌گذاریم.

اما نگارنده در رابطه با موضوع «بی‌نهایت» در یک کار مداوم و بی پایان، درگیر است؛ لیکن، از آن جا که نظریه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی» قرار است نظریه‌ای برای تغییر جهان باشد و نه تفسیر آن، بدیهی است که دنبال کردنِ پژوهش و انتشار کارها به نخستین زبانِ مورد استفاده‌ی جهان، یعنی انگلیسی، بیشتر با این هدف منطبق است تا به فارسی، با جمعیت

فارسی‌زبانان محدود در سراسر جهان.^۷

در گزارشی که در انتهای کتاب به عنوان ضمیمه آمده است،^۸ نگارنده شرحی از فعالیت‌های خود، پس از انتشار چاپ اول کتاب «بی‌نهایت‌گرایی» به زبان فارسی، و مجموعه‌ی کارهایی که به زبان انگلیسی منتشر کرده، آورده است. تنها در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ پنج کتاب و ۶۰ مقاله در این زمینه به انگلیسی انتشار یافت. نگارنده همچنین مجموعه‌ای از ویدیوها و سایر تولیدات شنیداری و دیداری را نیز منتشر کرده که گزارش مفصل آنها و طبقه‌بندی دسترسی به آنها در ضمیمه‌ی فوق آمده است.

بدیهی است که، به فراخور ضرورت و نیاز، ما از هر فرصت مناسبی برای انتشار کار جدیدی در این حوزه به زبان فارسی نیز استفاده خواهیم کرد، اما به دلیل محدودیت‌های وقت نویسنده، در کنار سایر فعالیت‌های آکادمیک و سیاسی، بدیهی است که، تلاش خواهیم کرد که این علاقه‌ی خود به موضوع «بی‌نهایت» را بیشتر به زبان انگلیسی و شاید قدری دورتر، تا حدی به زبان فرانسه، منتشر سازیم. انتشار به زبان فارسی نیز فراموش نخواهد شد.

در این میان، خوانندگان این کتاب و علاقمندان به این بحث می‌توانند به سهم خود، در نشر و اشاعه‌ی فلسفه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی» و دانش جدید مرتبط با آن، یعنی «بی‌نهایت‌شناسی»، کوشش‌های خود را مبذول داشته و به نقد و بررسی و انتقاد و مطالعه‌ی آن چه در این کتاب گفته شده است بپردازند. فراموش نکنیم که موضوع بی‌نهایت در هیچ عرصه‌ای با نهایتی برخورد نمی‌کند.

مبحثی به اسم «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» در ابتدای راه خود است و انتهایی برای مسیر حرکت آن وجود ندارد؛ این کتاب یک آغاز است، اما پایانی ندارد.

کورش عرفانی

^۷ براساس آمارها در حال حاضر زبان انگلیسی با جمعیتی معادل ۱ میلیارد و ۱۲۱ میلیون استفاده‌کننده در ردیف اول زبان‌های مورد بهره‌برداری مردم جهان است.

^۸ نگاه کنید به پایان بخش ضمیمه‌ها در جلد دوم کتاب: «اضافه‌ای بر چاپ دوم کتاب: روند پیشرفت تولید محتوا در عرصه‌ی بی‌نهایت‌گرایی و بی‌نهایت‌شناسی پس از نشر چاپ اول کتاب حاضر».

پیشگفتار (چاپ اول کتاب)

شکل‌گیری افکاری که به موضوعات پایه‌ای و بنیادین زندگی بازمی‌گردند در ذهن انسان از قاعده‌ی خاصی پیروی نمی‌کنند و تابع مسیر حیات هر کس است. نخستین جرقه‌ی یک استنتاج «فلسفی» در سنگ‌های جبهه‌ی جنگ در ذهن نویسنده پدیدار شد. جایی که، میان بمب و گلوله و خاک و خون و جسد‌های متلاشی شده‌ی سربازان ایرانی و عراقی، او -نقل به مضمون- از همسنگر خود پرسید: «برای چه این‌گونه به جان هم افتاده‌ایم؟ چرا انسان‌ها این‌طور همدیگر را کشتار می‌کنند؟ به دنبال چه هستیم؟»

این کتاب -شاید- دنباله‌ی همان پرسشگری باشد. حاصل یک چالش فکری چهل ساله؛ از زمانی که نویسنده با مظاهر کشتار، سرکوب، جنگ، فقر، درد و رنج انسان‌ها روبرو شد و چرایی آن‌ها را جستجو می‌کرد. در طول چهار دهه‌ی گذشته، این جستجو او را به مسیرهای مختلف سوق داد: از شرکت فعال در انقلاب ۱۳۵۷ در سیزده سالگی و کار مبارزاتی متعاقب آن تا تحصیلات و حرفه‌ی روزنامه‌نگاری، از تحصیل و تدریس دانشگاهی در جامعه‌شناسی تا کار رسانه‌ای و سیاسی و نیز فعالیت حزبی-تشکیلاتی. در این بین، صدها نوشته در قالب مقاله، چندین کتاب و چند هزار ساعت برنامه‌ی رادیویی و تلویزیونی را به تولید درآورد؛^۹ در پس همه‌ی آنها، با وجود تنوع موضوعی، به صورت مستقیم و غیر مستقیم، یافتن جوابی برای این پرسش ابتدایی بود که چرا باید انسان‌ها محکوم به زندگی در یک جهان تا این حد بی‌رحم، ستمگر، ضد عقلانی و نادرست باشند.^{۱۰}

^۹ برای اطلاعات بیشتر در مورد کارهای منتشر شده‌ی نویسنده نگاه کنید به زندگینامه وی در پایان کتاب.

^{۱۰} نگارنده در تیر ماه ۱۳۶۷، در نامه‌ای که به هنگام مرخصی خدمت سربازی برای یکی از استادان دوره‌ی دانشگاه خود فرستاده بود درباره‌ی یکی از مقالاتی که در جبهه‌ی جنگ روی آن کار کرده بود می‌نویسد که در این مقاله «...مسئله‌ی ارتباطی را از دیدگاه فلسفی مورد بررسی قرار داده» است. وی در ادامه اضافه می‌کند: «سیر تکامل جهان، سیر آگاهانه شدن ارتباط است.» و بعد درباره‌ی دنیای مطلوبی که می‌توان ارتباطات انسانی بی‌مانع را بین خود برقرار ساخت می‌گوید: «...در این جهان هر کس هر آن چه بخواهد به دست می‌آورد. اراده‌ی بالقوه‌ی هیچ انسانی نیست که اگر بخواهد نتواند آن را

بعد از ده‌ها سال تحصیلات، مطالعه، کنکاش، بحث و تولید فکری، این کتاب، سرانجام، یک جمع‌بندی موقت^{۱۱} از مهمترین نکاتی است که در راستای پاسخ به سوال بالا، در این چهل سال، در اندیشه‌ی نگارنده شکل گرفته است.

نوشتار کنونی یک کار پژوهشی به معنای متداول «دانشگاهی»^{۱۲} محسوب نمی‌شود. استانداردهای چنین نوع کاری، به عمد، در این جا دنبال نشده است؛ چرا که هدف، به هیچ روی، ارائه‌ی یک پژوهش آکادمیک، منطبق بر معیارهای مطالعاتی متداول، نبوده است. در این کتاب، به دنبال ارائه‌ی یک سری از ایده‌ها بوده‌ایم که در مورد درستی آنها نیز ادعایی نیست و نیاز به تحقیق مفصل، مستند و نقد روشنمند دارد. بدیهی است که اگر عمر و شرایط اجازه دهد، نگارنده بسیار علاقمند است که خود محتوای این کتاب را در آینده، حتی بیش از یک بار، بر مبنای بررسی‌های روشنمند علمی، تجربی و آزمایشگاهی مورد نقد، راستی‌آزمایی و نیز شرح و تفصیل قرار داده و نکات بیشتر و مطمئن‌تر را درباره‌ی برخی محورهای اصلی آن اظهار دارد؛ اما این یک کار ثانوی و احتمالی خواهد بود. در گام نخست و در این کتاب، آن چه مورد نظر بوده، درکنار هم قرار دادن ایده‌هایی است که بتوانند منظور مورد نظر آن را تامین کنند: هدف این کتاب ارائه‌ی یک طرح فلسفی نوین است.

اما چرا فلسفی؟ آیا بهتر نبود نگارنده، به عنوان یک دانش‌آموخته و پژوهشگر حوزه‌ی جامعه‌شناسی، به انتشار کاری در همین زمینه دست می‌زد؟ پاسخ، مثبت است؛ اما این انتخاب، تا حدی، ناگزیر صورت گرفت؛ ناگزیری آن نیز از دل یک تشخیص می‌آمد و این، دست بر [غیر] قضا، تشخیص نویسنده بود به صفت یک «جامعه‌شناس».

*

بالفعل دریاورد. «کنجاوی و پرسشگری فلسفی، از آن موقع و در این ۳۲ سال تا به امروز، که این کتاب را به نگارش درمی‌آورد، ادامه داشته است.

^{۱۱} «موقت»، چون از فردای پایان این کتاب، باز هم، همچنان، پرسشگری، کنکاش و مطالعه و تولید ادامه خواهد یافت. به احتمال زیاد، تا نفس آخر.

¹² Academic

در کارهای سی ساله‌ی خود، در باب مسائل اجتماعی و سیاسی - با محوریت جنبشهای اجتماعی - دریافتم که در دهه‌های اخیر، در تمامی کشورها، حرکت‌های مردمی تغییرطلب، به نوعی از درج‌زدن و ناکامی ساختاری دچار شده‌اند. شاید این امر به وضوح و قبل از همه، در مورد انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ صادق باشد. موضوعی که نگارنده به طور مفصل و در چارچوب یک رساله‌ی دکترای جامعه‌شناسی به بررسی آن نشست و دریافت که چه فاصله‌ی عظیم و تاسف‌باری میان تصور بازیگران کف خیابان و رویای سیاه‌کسانی که از بالا بر آن سوار شدند وجود داشت. انقلابی که به جای استقلال و آزادی و جمهوری، کشتار و استبداد و خودکامه‌سالاری مذهبی را بر کشور مستقر ساخت.

پس از انقلاب ایران نیز، حرکت اجتماعی یا انقلابی مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر نداریم تا می‌رسیم به سلسله حرکت‌های اعتراضی در اروپای شرقی، تحت عنوان «انقلاب‌های رنگی» و بعد، مجموعه جنبش‌هایی که نام «بهار عربی» به خود گرفت. علیرغم تلاش‌های بسیار، فداکاری و هیاهوهای فراوان، مانند مورد «جنبش سبز» در ایران و یا قیام‌های کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، هیچ یک از حرکت‌ها به استثنای کامیابی محدود و نسبی در کشور تونس - موفق نشدند که راهی به سمت یک دگرگونی اساسی در جامعه‌ی خویش یا در منطقه و جهان ایجاد کنند؛ نه فقط نتوانستند، بلکه، در مواردی مانند سوریه، یمن و لیبی، به سوی بدتر از موقعیت قبلی خود پُرسوی و یا این که، سرانجام، به بازتولید آن چه داشتند، اکتفاء کردند - مانند مورد مصر -.

این موضوعات را نگارنده، به طور پراکنده - اما مکرر و مفصل - در قالب‌های نوشتاری و گفتاری، بحث و بررسی کرده است.^{۱۳} لیکن به تدریج یک حقیقت در این بررسی‌ها آشکار شد و آن این که، ضعف این جنبش‌ها - مانند بسیاری دیگر از حرکت‌های تغییرطلب پیشین و پسین دیگر آنها در سراسر جهان - مثل مورد مشخص انقلاب ایران، انقلاب نیکارگونه، جنبش «تصرف وال استریت»^{۱۴} و نیز حرکت «فوروم اجتماعی»^{۱۵} - نه تاکتیکی است نه

^{۱۳} برای برخی از این مطالب نگاه کنید به سه وبسایت:

didgah.tv khodrahagaran.org korosherfani.com

^{۱۴} Occupy Wall-Street (occupywallst.org)

^{۱۵} Social Forum (fsm2016.org)

حتی استراتژیک، بلکه برخاسته از یک اِشکال بازهم جدی‌تر و بنیادین است. این ایراد زیرساختی، به تشخیص نویسنده، همانا، نبود یک پایه‌ی فلسفی مستحکم و کارآمد نزد کنشگران اصلی این حرکت‌هاست تا به عنوان خط راهنمای آنها مورد استفاده قرار گیرد. این کمبودی است که -اگر نگوییم تمامی تاریخ بشر- به طور واضح، حرکت‌های مردمی و انقلابی دو قرن بیستم و بیست و یکم را تحت تاثیر مشخص و مستقیم خویش قرار داده است. با تحولی که جهان پس از جنگ جهانی دوم پیدا کرد، با روی آوردن چین «کمونیست» به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و با شوکی که به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر «سوسیالیستی» شوروی و فروپاشی بلوک شرق روی داد، ایدئولوژی‌ها دیگر نمی‌توانند نقش موتور را برای حرکت‌های اجتماعی مهم و سرنوشت ساز ایفاء کنند؛ ضعف فلسفی، آنها را از کارآمدی تهی کرده است.^{۱۶} این امر یک خلاء عظیم فکری برای جوامع ایجاد کرده که آثار آن در این دهه‌ی سوم قرن بیست و یکم به خوبی آشکار است و اگر برای آن به طور فکر شده رامحلی یافت نشود، بدون تردید، در دهه‌های دیگر، زاینده‌ی بحران‌های عظیم‌تری برای بشریت خواهد بود.

اما این شناسایی تا چه حد واقعی است و آیا نگاه هر ناظری بر این امر می‌تواند تفسیری به کلی متفاوت از این ضعف فلسفی، به عنوان چرایی این ناکامی‌های پیاپی، به دنبال آورد؟ در این سه دهه‌ی اخیر، به نحو آشکاری، شاهد رنگ باختن بی‌سابقه‌ی ایدئولوژی‌های قرن بیستمی یا قدیمی‌تر هستیم. خلاء عظیم فلسفی حس شده در جهان، خاورمیانه و میان جوانان، سبب رونق گرفتن ایدئولوژی‌های پررنگ و ماجراجویانه، مانند ملی‌گرایی‌های افراطی، نژادپرستی‌های تزیین شده و یا افراط گرایی‌هایی مذهبی توأم با «عادی سازی»^{۱۷} جنایت، مانند «القاعده»، «بوکو حرام»، «الشباب» و «داعش» شده است. جمعیت کثیری از جوانان، سرخورده از هرگونه آرمان‌گرایی موثر سنتی، در جستجوی ترکیبی از معنا و ماجرا، سر از ناکجاآباد شبه‌ایدئولوژی‌هایی در می‌آورند که، کارکرد اصلی‌شان برای پیروان

^{۱۶} در این باره از قول آلبرت کامو نقل است که: "روش‌های تفکری که مدعی‌اند راهبری جهان ما را به نام انقلاب در اختیار دارند، در واقع، به ایدئولوژی‌های سازش و نه طغیان تبدیل شده‌اند". منبع:

azquotes.com/quote/46724

^{۱۷} Trivialization (En) Banalisation (Fr)

خود، پرکردن کاذب و موقتِ خلاءِ فکری و محتوایی زندگی آنهاست، بدون آن که هیچ پروژه‌ی دوام‌دار، روشن و سازنده‌ای برای آینده‌ی بشریت ارائه کنند.^{۱۸}

در این جا بود که نگارنده دریافت، جستجوی برون رفت، در درون ساختاری که خود بن‌بست زاست، به مثابه جستجوی درمان در بدنی است که دیگر، عضو سالمی برای تولید «پادتن»^{۱۹} و مقابله با سرطان فراگیر خویش ندارد. پس، نیاز به یک خون تازه‌ی بیرونی است که بیاید و به او و پیکرش، توان مقابله با ویروس پوچ‌گرایی، هزل‌سالاری و تُهی‌منشی عظیم ناشی از خلاء فلسفی و ناکامی ایدئولوژی‌ها را ببخشد.^{۲۰}

بنابراین، می‌بینیم که اگر بُن‌مایه‌ی کار حاضر «فلسفی» است، تشخیص ضرورت انجام آن، «جامعه‌شناختی» می‌باشد و نگارنده، در این باب، به حوزه‌ی دانشگاهی و تخصصی خویش وفادار بوده است. اما وقتی به این تشخیص رسیدیم - که درد اصلی، نوعی برهوت فلسفی در سپهر حیات فکری و اجتماعی کنونی بشر است - این سوال مطرح شد که حال چه باید کرد؟ این پرسش را هم چنین از شما خوانندگان گرامی می‌پرسم: اگر شما نیز تشخیص می‌دادید که کمبود اصلی بشریت امروز، یک فقر فلسفی است، برای رفع آن چه می‌کردید، یا چه می‌کنید؟ باید در نظر داشت که نگارنده به این پاسخ که باید به سراغ همان انبار فلسفی-ایدئولوژیک تاریخ فکری بشر رفت و در گرد آن، با چراغ، به دنبال محصولی گشت، بعد، خاک باقیمانده از قرون گذشته‌ی آن را گرفت و سپس، بار دیگر آن را به جهان امروز عرضه کرد، باور نداشت و ندارد؛ نه از روی خیرمسنی، بلکه از این روی که اگر چیزی قابل توجهی در قفسه‌های ردیف شده‌ی آثار تاریخ تفکر اجتماعی می‌بود، باید در جایی، رد و اثر مثبتی از آن در دنیای گرفتار در گرداب امروز دیده می‌شد، اما نبود و نیست.

^{۱۸} بخش عمده‌ای از این جریان‌های شبه ایدئولوژیک سفارشی، خود زیر نفوذ دستگاه‌های اطلاعاتی دولت‌های قدرتمند و رقیب هستند و برای تامین منافع آن دولت‌ها، به ساختن یک سرهم‌بندی ایدئولوژی گونه می‌پردازند. اما سستی و تهی بودن این سازه‌های فکری با قطع حمایت‌های مالی دولت‌های پشتیبان آنها و فروپاشی لجستیکی این جریانات بیشتر آشکار می‌شود.

^{۱۹} Antibody

^{۲۰} این که چگونه جهان امروز به این خلاء فکری-فلسفی رسیده است نیاز به یک شرح تاریخی مفصل دارد که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. اما قدری جلوتر - در فصل اول از بخش نخست کتاب - و نیز، در پاره‌ای از ضمیمه‌ها، به ریشه‌های این امر در تاریخ اجتماعی بشر اشاره می‌شود.

حال، از خود بپرسیم که در این گونه مواقع - در زمانی که در به در به دنبال یک طناب فلسفی مفید و موثر برای بشریت در حال غرقِ امروز می‌گردیم- به سراغ که و کجا باید رفت؟ به عبارت دیگر، به چه کسانی باید سفارش ساختن و پرداختن چنین فلسفه‌ای را داد؟ آیا باید به دیدار فیلسوفان شناخته شده‌ی امروز می‌رفتیم و به آنها «سفارش» تدوین و نشر یک فقره فلسفه‌ی جدید را می‌دادیم؟ در این صورت این سوال مطرح می‌شود که آیا به طور اصولی، ساختن یک فلسفه‌ی جدید، به طور معمول، امری «سفارشی» است؟ آیا از این راه، شدنی است؟ آیا نمونه‌ای وجود داشته که یک فیلسوف، یا جمعی از فلاسفه، «ماموریتی» از جانب فرد یا گروهی دریافت کرده باشد که به تدوین یک فلسفه بپردازد؟ تا آن جا که نگارنده می‌داند، کمتر چنین روندی را سراغ داریم؛ به طور معمول این جریان‌های تاریخی هستند که بر اساس یک فلسفه ساخته می‌شوند، نه برعکس. پس، آیا باید، پس از این آسیب‌شناسی و تشخیص، برای سال‌های سال، دست به دامن نشر مقالات و مطالب در این سوی و آن سوی می‌شدیم تا شاید ندای ما - که بیانگر تشخیص کمبود فلسفه‌ی موثر در قرن حاضر بود- در گوشه‌ای از جهان، به گوش فیلسوف یا فیلسوفانی علاقمند، خلاق و مسئولیت‌پذیر می‌رسید و او یا آنها، از سر مسئولیت‌پذیری یا بزرگواری، برای این منظور اقدام می‌کرد[ند]؟ آیا این، شباهت به انداختن یک بطری حاوی پیام «کمک دریایی»^{۲۱} در دلِ اقیانوس بیکران متفکران و فیلسوفان ایران و جهان نداشت؟ مشکل این روش آن بود که امکان داشت - و دارد- که، در این فاصله، جهان، سال به سال، به سوی تخریب بیشتر زمین و افزایش مرگ و رنج و درد انسان‌ها، نابودسازی حیوانات و از بین بردن سرسام آور اکوسیستم‌های محیط زیست، به پیش رود و دیگر، برای پرداختن به یک فلسفه‌ی جدید، «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان».

²¹ SOS

بنابر این، نگارنده به غلط یا به درست- به عنوان یک باورمند به «انسان‌مداری»^{۲۲} طرفدار حفظ محیط زیست^{۲۳} و یک «کنشگر اجتماعی»^{۲۴} تشخیص داد که درنگ، جایز نیست؛ چرا که به نظر می‌رسد دیگر فرصتی برای قرار و سکون، در دنیایی که در آستانه‌ی ورود به دوره‌ی بی‌سابقه‌ای از تخریب و خودزنی است، وجود ندارد. وقتی یک نفر زخمی کنار جاده‌ای افتاده و در حال جان دادن است، شما به این دلیل که پزشک نیستید گوشه‌ای نمی‌نشینید و به یک تلفن به مرکز اورژانس اکتفاء نمی‌کنید؛ برعکس، به دلیل اخلاق و وجدان انسانی، هر کار دیگری را که از دستتان برمی‌آید انجام می‌دهید تا جان وی را نجات دهید؛ این تلاش البته باعث فراموشی این نکته که "شما پزشک نیستید" نمی‌شود. در مورد کار حاضر نیز، قضاوت آیندگان مشخص خواهد ساخت که این اضطرار حس‌شده توسط نگارنده، به جا بوده است یا خیر؛ ولی این جا در مورد امری صحبت می‌کنیم که به درک و آگاهی و نیز احساس مسئولیت هر یک از ما باز می‌گردد و به همین دلیل، محاسبات ناشی از رودربایستی و یا مصلحت‌نگری‌های دارای رنگ و بوی وظیفه‌گرایی را به خود نمی‌پذیرد. به همین خاطر، نگارنده خود در این راه قدم برداشت؛ البته، نه بدون هیچ پشتوانه و توشه‌ی از فلسفه.

در واقع امر، سال‌ها مطالعات و کار شخصی و غیرآکادمیک نگارنده روی فلسفه، آشنایی حداقلی را با این دانش فراهم کرده بود و می‌توانست، در ترکیب با تجربه‌ی «روش شناختی» در کار «علوم اجتماعی»، اعتماد به نفس کافی برای آغاز یک کار نوشتاری با بُن‌مایه‌ی فلسفی را بدهد. کتاب حاضر به این صورت شکل گرفت و محتوای آن، نخستین تلاش سازمان یافته‌ی نویسنده برای نگارش و تدوین یک کار فلسفی است؛ امید است که آخرین آن هم نباشد.^{۲۵}

²² Humanism

²³ نگارنده علاوه بر تلاش برای ایفای نقش به عنوان یک کوشنده‌ی حفظ محیط زیست (environmentalist)، رشته‌ی «جامعه‌شناسی محیط زیست» (Environmental sociology) را نیز در دانشگاه تدریس می‌کند.

²⁴ Social activist

²⁵ نگارنده در همین کتاب، پاره‌ای از نوشته‌های منتشر شده‌ی قبلی خود در فضای مجازی را - که دارای محتوای فلسفی است - ارائه داده است. * این نوشته‌ها یگانه تجربه‌ی او در راستای قلم‌فرسایی

در طول کتاب، ضمن آن که استخوان‌بندی نوشتار، توضیح یک نظریه‌ی فلسفی است، اما، بخش‌های عمده‌ای از آن به توضیح زمینه‌ها و نیز کاربردهای عمومی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این نگرش فلسفی اختصاص دارد. به همین خاطر، کتاب، به طور عمده، آمیزه‌ای است از فلسفه و جامعه‌شناسی. این، نوعی کاربرد فلسفه در جامعه‌شناسی است.

درباره‌ی دید فلسفی مطرح شده در این کتاب

بخش فلسفی کتاب ترکیبی از مکاتب و مفاهیم مختلف شناخته شده در فلسفه به معنای یک رشته‌ی علوم انسانی به همراه برخی ایده‌های نو می‌باشد که نگارنده پیشنهاد داده است. آشنایان با موضوعات فلسفی، در آن بخش، به همان میزان مطالب کلاسیک و جا افتاده‌ی فلسفه را خواهند یافت که مفاهیم بدیع و تازه را. در این ترکیب، هدف مورد نظر، آزمایش ایده‌ی فلسفی محوری کتاب بوده که دورتر معرفی می‌شود.

برای تدوین چارچوب فلسفی پیشنهادی در این کتاب، منابع مختلفی منبع الهام نویسنده بوده‌اند؛ از جمله، تا حدی، «فلسفه‌ی پویشی».^{۲۶} موضوعات محوری این مکتب فلسفی جسارت‌گر، سابقه‌ای طولانی دارند، اما، در قرن بیستم، فیلسوف و ریاضیدان بریتانیایی، «آلفرد نورث وایتهد»،^{۲۷} آنها را با طرحی تازه و منسجم، ساخته و پرداخته کرد. با وجود آن که تلاش «وایتهد» این بود تا طیفی از تجارب معرفت‌شناختی بشر را در حوزه‌هایی مانند مذهب، علم و زیبایی‌شناسی ترکیب کند، اما، نکته‌ی بدیعی که در این میان ارائه داد، این بود که تمامی تجارب ذهنی، علمی، روشنفکری و شهودی بشر را، در قالب یک نظام منسجم و «کل‌گرا»^{۲۸} با هم آشتی داد. در واقع، فلسفه‌ی پویشی نوعی بازگشت به «واقع‌گرایی

در موضوعات فلسفی نبوده‌اند. نویسنده تجارب و نوشته‌های فراوان دیگری دارد که به سال‌های دور برمی‌گردد و البته هرگز فرصت و امکان تدوین و انتشار آنها را نیافت؛ اما آن تلاش‌ها، به شکلی یا به شکل دیگر، در این کار سهم و نقش خود را ایفاء کرده‌اند. *نگاه کنید به ضمیمه‌های شماره‌ی ۵۵ تا ۶۶.

^{۲۶} Process philosophy

^{۲۷} برای شناخت ابتدایی با کارهای «آلفرد نورث وایتهد» (Alfred North Whitehead) و نیز کتاب‌شناسی مربوط به وی مراجعه کنید به:

آلفرد-نورث-وایتهد/ fa.wikipedia.org/wiki/

^{۲۸} Holistic

نوکلاسیک»^{۲۹} است که، بر اساس ویژگی اصلی خود، از ذهنی‌گرایی پرهیز می‌کند.^{۳۰} البته باید کاملن^{۳۱} روشن سازیم که بحث فلسفی ما در این کتاب، به هیچ روی، بازتاب «فلسفه‌ی پویشی» «وایتهد» نمی‌باشد.^{۳۲} اما تردید نیست که مطالعه‌ی آثار این فیلسوف، به طور خاص- منبع الهامی در مورد برخی از مفاهیم و ایده‌های مطرح شده در این کار بوده‌اند.^{۳۳}

29 Neo-classical realism

^{۳۰} برای آشنایی بیشتر - و به عنوان یک مقدمه‌ی عمومی - خواننده می‌تواند به مقاله‌ی زیر از وبسایت «دانش‌نامه‌ی اینترنتی فلسفه» (Internet Encyclopedia of Philosophy) مراجعه کند. مقاله تحت عنوان «فلسفه‌ی پویشی» (Process Philosophy) می‌باشد. این نوشتار به قلم «ج.ر. هاستویت» (J.R. Hustwit) است. (آدرس اینترنتی: iep.utm.edu/processp)

^{۳۱} در طول کتاب تمامی قیدهایی که در زبان فارسی با «تنوین نصب» (أ) نباشد، اند را با تنوین «ن» فارسی آورده‌ایم. به طور مثال: کاملن به جای کاملاً.

^{۳۲} خوانندگان با نگاهی به نوشته‌های فلسفی پراکنده‌ی نگارنده می‌توانند دریابند که سال‌ها پیش از آن که نگارش و تدوین این کتاب را آغاز کنیم، برخی از ایده‌های فلسفه‌ی معرفی شده در این کتاب، در آن نوشته‌ها، به صورت ابتدایی و جنینی خود، ارائه شده است. این خود نشان می‌دهد که نویسنده، حتی پیش از آشنایی با اصول «فلسفه‌ی پویشی» - که امری متأخر است -، فلسفیدن در این راستا را آغاز کرده بوده است. نگاه کنید به سری ضمیمه‌هایی که مقالات کوتاه نویسنده، یا نوشتارهای پراکنده‌ی وی، با موضوع فلسفی بوده‌اند. ضمیمه‌های شماره‌ی ۵۳ تا ۶۳ در برگزیده‌ی این نوشته‌ها هستند.

^{۳۳} «وایتهد» تلاش کرد تا یک «نظریه‌ی تشریحی نظام‌مند» (systemic descriptive theory) از جهان ارائه دهد که در آن، تمامی ابزارهای حسی و شناختی انسان به کار گرفته شده و فقط به نگرش علمی بسنده نکند. او فلسفه را به عنوان «نقد کیهان‌شناسی‌ها» معرفی می‌کرد که وظیفه‌اش جمع‌بندی، واری و انسجام‌دهی به «شهودهای واگرا» (divergent intuitions) منتج از تجربه‌ی اخلاقی، زیبایی‌شناختی، مذهبی، و علمی می‌باشد. به همین خاطر، «فلسفه‌ی پویشی» بیشتر به عنوان یک رابط برای تسهیل تعامل میان مذهب، فلسفه و علم معرفی می‌شود. با این وجود، تاکید می‌کنیم که، الهام ما از «فلسفه‌ی پویشی»، به طور عمده، در حد ایده‌ی مشاهده‌ی هستی به عنوان یک «کل پویش‌مند» است و پس. چرا که، اگر به روش شناسی این فلسفه در معنای کلاسیک خود مراجعه کنیم، شاهد خواهیم بود که چند ویژگی آغشته به مفاهیم و رای ماده را نیز در بر دارد. از جمله: (۱) روش ماوراءالطبیعی برای اندیشه‌ورزی، (۲) جوهره‌شناسی رویداد (به جای ذات)، (۳) تاکید بر «همه جان‌انگاری» (panpsychism) و «تجربه-فراگیردانی» (pan-experientialism)، (۴) «گیرایی» (prehension) به جای «ادراک» (perception) و (۵) دکتربین «خدا فراگیردانی» (Pantheist) در مورد پدیده‌ی خدا. اما، همان طور که خواننده در پردازش فلسفی کتاب حاضر در خواهد یافت، ما، با تاکید بر محوریت صرف «ماده»، هرگونه پیوندی با چیزی در ورای آن را معتبر ندانسته و به همین

فلسفه‌ی مطرح شده در کتاب حاضر «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»^{۳۴} نام دارد. تا آن جا که بضاعت فکری نویسنده در این حوزه اجازه داده است، به تشریح مفاهیم پیچیده‌ی این فلسفه پرداخته‌ایم؛ اما از آن جا که تخصص نگارنده در این حوزه نیست، ادعایی در مورد درستی و اعتبار ایده‌های مطرح شده در این باره ندارد. این بیشتر یک «فرضیه»^{۳۵} فلسفی است که به طور مفصل توضیح داده شده تا در روند زمان، مورد بحث، نقد، انتقاد، آزمایش و بررسی علاقمندان قرار گیرد. شاید این نوعی «فلسفه‌بافی»^{۳۶} محسوب شود؛ اما فراموش نکنیم که، برخی ایده‌های مستحکم فلسفی نیز، به سهم خود، شکلی از فلسفه‌بافی بوده‌اند و یا حداقل، سرآغازی این چنین داشته‌اند.

فلسفه‌ی نظام‌مند

دلیل، به هیچ روی، از این وجه از اصول روش‌شناسی «فلسفه‌ی پویشی» پیروی نکرده‌ایم. پیوند فلسفه‌ی پیشنهادی ما در این کتاب با «فلسفه‌ی پویشی» در حد یک ایده‌ی کلی از تأکید هر دو رویکرد بر وجه پویشی هستی خلاصه می‌شود. به عبارت دیگر، نگرش محتوایی و نیز روش‌شناسی فلسفه‌ی پیشنهادی ما با «فلسفه‌ی پویشی» به طور بارزی متفاوت است. برای آشنایی بیشتر از پیوندهای «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» با «فلسفه‌ی پویشی» نگاه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۲۴) تحت عنوان: «هموندی «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» و «فلسفه‌ی پویشی»».

³⁴ Philosophy of Infinitism

³⁵ Hypothèse (Fr) - Theory / Hypothesis (En)

³⁶ در زبان فارسی، فعل مشخصی که معادل واژه‌ی انگلیسی philosophize یا کلمه‌ی فرانسوی philosopher باشد در دسترس نیست. برخی از آن به عنوان «فیلسوفانه دلیل آوردن» و «فلسفی کردن» یا «فلسفیدن» یاد می‌کنند. اصطلاح «فلسفه‌بافی»، در بین ایرانیان، یک بار معنایی منفی در بردارد و بیشتر معادل «مغلطه کردن»، «سفسطه کردن» و امثال آن است. اما در نهایت، نگارنده بر این باور است که هر انسانی، در ورای این که فیلسوف باشد یا خیر، حق دارد که افکار انتزاعی - و البته مستدل و منسجم - خویش را، به عنوان «فلسفه»، یا هر نام دیگری، فرموله کرده و ارائه دهد. همچنان که از قول فیلسوف فقید ایتالیایی، «آنتونیو گرامشی» (Antonio Gramsci) نقل به مضمون می‌شود که «فلسفیدن، اگر نه یک ضرورت، که به طور حتم، یک حق انسانی است». بنابراین، آن چه در این کتاب می‌آید تلاشی است برای ساختن و ارائه‌ی یک دستگاه فلسفی در چارچوب حق انسانی نگارنده. قضاوت عمومی با خوانندگان و داوری فنی، به ویژه، با اهل فلسفه است. ضمن آن که البته فرقی است میان «فیلسوف» و «فلسفه‌دان». کم نبوده‌اند کسانی که فلسفه نمی‌دانستند اما فلسفیدن را خوب می‌دانسته‌اند و نیز، برعکس.

در فلسفه، به نوعی از پردازش‌ها که تلاش دارند یک چارچوب نظری کلی، برای پاسخگویی به موضوعات و مسائل مهم مرتبط با زندگی انسان ارائه دهند، «فلسفه‌ی نظام‌مند»^{۳۷} می‌گویند. نکته‌ی برجسته در بناسازی این نوع از فلسفه آن است که باید از نوعی «روش‌شناسی»^{۳۸} پیروی کند تا بتواند یک دستگاه «تحلیلی»^{۳۹}، «تشریحی»^{۴۰}، «منسجم»^{۴۱}، «منطقی»^{۴۲} و «عینی‌گرا»^{۴۳} برای پاسخ به پرسش‌های متنوع، عام و همه‌جانبه‌ی بشری بناسازد. انسجام درونی «فلسفه‌ی نظام‌مند» در گرو «پایایی منطقی»^{۴۴} روش‌شناسی آن است.

این کار آسانی نیست، به ویژه، وقتی عنوان می‌شود که رشته‌ای به نام فلسفه، برای این منظور، یک روش‌شناسی معین و منفرد ندارد، بلکه، در تولید فلسفی، از راه‌های ترکیبی مختلفی بهره می‌برد. تاکید بر آن است که هر راهی که به حل مشخص و منظم یک مسئله‌ی فلسفی می‌انجامد، روش‌شناسی مناسب برای یک کار فلسفی است. رویکردها متنوع و متفاوت است؛ به طور مثال، در برخی از موارد، شک و تردید، آغازگر یک «غور فلسفی»^{۴۵} است؛ در بعضی دیگر از تلاش‌های فلسفی، همانند «پژوهش‌های علمی»^{۴۶}، گام اول با یک «پرسش آغازین»^{۴۷} کلید می‌خورد و بعد، تلاش منظم و مستدل برای پاسخ‌دهی به آن، -این شاید نوعی «استنتاج فلسفی»^{۴۸} محسوب شود-؛^{۴۹} در مواردی هم، یک «راه

³⁷ Systematic Philosophy

³⁸ Methodology

³⁹ Analytical

⁴⁰ Descriptive

⁴¹ Coherent

⁴² Logical

⁴³ Objective

⁴⁴ Logical consistency = پایایی منطقی / سازگاری منطقی

⁴⁵ Philosophical introspection

⁴⁶ Scientific research

⁴⁷ Initial question

⁴⁸ Philosophical interrogation

^{۴۹} «سقراط»، که از او به عنوان پدر فلسفه نام می‌برند، از این روش برای بیرون کشیدن پاسخ‌هایی روشن به پرسش‌هایی تاریک استفاده می‌کرد. او از مخاطب خود می‌خواست که، با جواب دادن به سوالات وی، به تفکرورزی پرداخته و خرد و دانش نهفته‌ی خویش را به کار گیرد.

حل»^{۵۰} ارائه و بعد، استدلال‌های متعدد برای «توجیه»^{۵۱}، «توضیح»^{۵۲} و «تشریح»^{۵۳} آن ساخته و پرداخته می‌شود. در واقع، فلسفه، تا حدی، از یک «روش‌شناسی ترکیبی»^{۵۴} استفاده می‌کند. این امر، به ویژه، در کار ساختن «فلسفه‌ی نظام‌مند»، که از دربرگیرندگی موضوعی بالایی برخوردار است، صدق می‌کند.^{۵۵} آن چه مسلم است این که فلسفه، به واسطه‌ی خصلت انتزاعی و عمومی مفاهیم مورد استفاده در استدلال‌های خویش، نمی‌تواند یک رویکرد کامل تجربی را به مانند «روش‌شناسی علمی» مورد بهره‌برداری قرار دهد، اما پیوند میان فلسفه و علم، به شکل‌گیری «فلسفه‌ی علمی» انجامیده است که تعامل میان این دو را به صورت منظم صورت می‌بخشد.^{۵۶}

در این کار نیز ما، با پیروی از «روش‌شناسی علمی»^{۵۷}، پس از طرح «سؤال اولیه»^{۵۸} یک «فرضیه»^{۵۹} را مطرح می‌کنیم و بعد، به ارائه‌ی استدلال، برای «راستی آزمایی»^{۶۰} آن، می‌پردازیم. این، تا حدی، همان روش تحقیقی است که نگارنده، به عنوان یک پژوهشگر علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی)، به طور خاص، در مطالعات دیگر خود دنبال کرده است.

⁵⁰ Solution / Answer

⁵¹ Justification

⁵² Explanation

⁵³ Description

⁵⁴ Combined methodology / Multi-methods approach

⁵⁵ یادآور شویم که «فلسفه‌ی نظام‌مند» پاسخ تولید نمی‌کند، دستگاه تولید پاسخ می‌سازد. به عبارت دیگر، به واسطه‌ی مفاهیم و گزاره‌های خود، کاربر را قادر می‌سازد که برای موارد مشخص مجهز به یک قالب کلی فهم و تحلیل موضوعات باشد. بدیهی است که برای رسیدن به جواب‌های معین، برای پرسش‌ها و موارد خاص، می‌توان با بهره‌گیری از این قالب کلی، به سراغ علوم دقیق و تخصصی در حوزه‌های مختلف رفت و پاسخ‌های روشن و کارآمد یافت. به این خاطر، «فلسفه‌ی نظام‌مند» بیشتر از آن چه یک «ایدئولوژی» باشد یک «متدولوژی» (روش‌شناسی) است.

⁵⁶ در این کتاب ما نیز به «فلسفه‌ی علمی» مراجعه کرده‌ایم؛ علم، هم در حوزه‌ی «علوم دقیق» و هم در حوزه‌ی «علوم انسانی». هم چنین مقایسه‌ای میان فلسفه‌ی پیشنهادی این کتاب و فلسفه‌ی علمی در ضمیمه‌ی شماره‌ی (۱۵)، تحت عنوان «مطالعه‌ی مقایسه‌ای دو دستگاه فلسفی - ابزارهای مفهومی و نظری کار» ارائه شده است.

⁵⁷ Scientific methodology

⁵⁸ Initial question

⁵⁹ Hypothesis

⁶⁰ Verification

در این کار اما، هر چند که ما تلاش داریم «روش‌شناسی پژوهشی»^{۶۱} متداول در علوم اجتماعی را مورد استفاده قرار دهیم، لیکن، به دلیل ورود به یک حوزه‌ی نظری جدید (فلسفه)، با قدری «احتیاط»،^{۶۲} «تواضع»^{۶۳} و «تساهل»^{۶۴} حرکت می‌کنیم. به این معنی که، نگارنده، به طور اخص، مدعی برپاسازی یک «فلسفه‌ی نظاممند»، با تمام معنای متداول آن در فلسفه - یعنی ابزار پاسخگویی به کلیه‌ی پرسش‌ها و مسائل مهم حیات بشری - نیست؛ آن چه ما به طور اخص می‌خواسته‌ایم در این کتاب به سرانجام رسانیم، بیشتر، ارائه‌ی یک «نگاه فلسفی»^{۶۵} بوده تا، شاید، بتواند، به عنوان نقطه‌ی آغازینی، جهت ساختن یک دستگاه پاسخ‌سازی فراگیر، برای پرسش‌های مرتبط با زندگی انسان - یا همان موضوع «فلسفه‌ی نظام‌مند» - عمل کند؛ به همین دلیل، به طور مثال، برای نگارنده، در کنار تدقیق نظری مفاهیم فلسفه‌ای که در کتاب مطرح می‌شود، کارکرد و برآیند عملی آن‌ها مهم بوده است.^{۶۶} البته خواهیم دید که به تدریج و با بناسازی دستگاه نظری خویش، این فرضیه‌ی فلسفی، به سوی نشان دادن قابلیت‌های خود، برای تبدیل احتمالی به یک «نظریه‌ی فلسفی»^{۶۷} و سنگ بناهای ابتدایی یک «فلسفه‌ی نظاممند» پیش خواهد رفت.

در خدمت تغییر

«کارل مارکس»^{۶۸} در زمان حیات خود گفته بود که فیلسوفان، جهان را به شکل‌های مختلف به تفسیر کشیده‌اند، اما مهم تغییر آن است. این اظهار نظر، از جانب یک فیلسوفِ خلاق، به دلیل اطمینان وی از توانایی فلسفه در انجام این مهم بوده است. پیام وی روشن است:

^{۶۱} Research methodology = روش تحقیق

^{۶۲} Precaution

^{۶۳} Modesty

^{۶۴} Tolerance = مدارا

^{۶۵} Philosophical point of view

^{۶۶} پیرامون آن چه به عنوان نکاتِ روش‌شناختی در کتاب حاضر مطرح است می‌توانید هم چنین به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۱) تحت عنوان «در مورد روش‌شناسی فلسفی این کار» مراجعه کنید.

^{۶۷} Philosophical theory

^{۶۸} Karl Marx (1818-1883)

فلسفه می‌تواند و باید در خدمت تغییر سرنوشت بشر قرار گیرد. او، به سهم خود، چنین کرد و انتظاری مشابه از صاحب‌نظران فلسفه داشت.^{۶۹}

اما چگونه؟

بدیهی است که این جا اشاره به نقش کاربردی فلسفه است؛ به توانایی ابزاری که فلسفه می‌تواند در فرایند دگرسازی جهان داشته باشد و از این طریق، علاوه بر توضیح چرایی و ضرورت تلاش برای تغییرگری، به کنش برای تغییر، سمت و مسیری معنادار و اعتلاء بخش بدهد. فلسفه، زیربنایی‌ترین حوزه‌ی تفکر بشری است و جایگاه خود را نیز در همان سطح، یعنی در تولید زیرساخت نظری جهانی که با آن تعامل داریم، پیدا می‌کند. تاکنون تلاش‌های متعددی صورت گرفته تا فلسفه را به خدمت پروژه‌ی تغییر درآورد. این کاریست که مارکس و همکار او، «فردریک انگلس»،^{۷۰} به طور جدی دنبال کردند و توانستند ایدئولوژی مبارزاتی عمده‌ی قرن خود و حتی بخشی از قرن پس از خویش را تدارک ببینند. اما به هر روی، شرایط جهان کنونی، این ضرورت را بار دیگر مطرح می‌کند که، شاید، زمان بهربرداری دوباره از فلسفه، برای حرکت در مسیر تغییر و دگرگونی دنیا، مطرح باشد. این که بتوانیم از فلسفه برای شکل بخشیدن به یک قدمگاه مستحکم جهت تدوین استراتژی کنشگری برای تغییر شرایط وجودی بشر گرفتار امروز بهره بریم. پرسشی که نیاز به تدقیق در این زمینه را مطرح می‌کند اینست که آیا این جا منظور، هر فلسفه‌ای، به معنای عام است، یا فلسفه‌ای ویژه؟ آن اندیشه‌ی بنیادین، که باید در زیربنای فلسفه مستقر شود تا آن را به دستمایه‌ی فکری مبارزات دگرساز جهان تبدیل سازد، چیست؟ کدام است؟

پاسخ ما به این سؤال از همین ابتدای کار روشن است؛ فلسفه‌های گذشته، با شکل و محتوای شناخته شده‌ی خود، نتوانستند کارکرد ستون بنیادین را، برای بنای تلاش‌های سازمان یافته‌ی تغییر آفرین، تامین کنند. پس، این جا بحث ما بازگشت دوباره به همان مکاتب فلسفی شناخته شده و بهره بردن مجدد از آنها برای بازساماندهی مبارزه‌ی دگرساز نیست؛ صحبت از خلق

^{۶۹} البته نویسنده قدری دورتر در این کتاب به این موضوع اساسی برمی‌گردد و آن این که، شاید، انتظار تغییر از فلسفه، در ابتدا، نیازمند تغییر در فلسفه باشد.

^{۷۰} Friedrich Engels (1820-1895)

فلسفه‌ای نوین است که، شاید، تا به حال نبوده، امتحان نشده و قرار است -قادر باشد- این نقش مهم تاریخی را بر عهده گیرد. البته این فلسفه‌ی نوین، بی‌شک، رد و اثرهای فراوانی از برخی مکاتب فلسفی گذشته را با خود خواهد داشت، اما، در تمامیت خود، بازتاب مشابه هیچ یک از آنها نیست. این، فلسفه‌ای است نو برای ساختن جهانی نو.^{۷۱}

ما در این کتاب، یک دیدگاه فلسفی نوین را مطرح می‌کنیم که اگر قرار باشد در قالب یک «نظریه»^{۷۲} یا «مکتب»^{۷۳} از آن یاد کنیم، به عنوان «بی‌نهایت‌گرایی»^{۷۴} شناخته خواهد شد. این، در واقع، نگرش فلسفی بنا شده بر «بی‌نهایت هستی»^{۷۵} است که در ساده‌ترین شکل خود می‌تواند به این صورت فرموله شود: *یافتن بی‌نهایت در هر چیز*.^{۷۶}

^{۷۱} ما در بخش ضمیمه‌های این کتاب، اقدام به یک مطالعه‌ی مقایسه‌ای میان یک روایت کلاسیک از «فلسفه‌ی علمی» (scientific philosophy) و فلسفه‌ی پیشنهادی این کتاب کرده‌ایم تا خواننده فرصت داشته باشد برخی شباهت‌ها و تفاوت‌ها میان روایت سنتی مفاهیم فلسفی و پردازشی تازه از آنها را مشاهده کند. بدیهی است که مطالعات مقایسه‌ای متعدد دیگری می‌تواند در این عرصه صورت پذیرد. مراجعه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۱۵) تحت عنوان «مطالعه‌ی مقایسه‌ای دو دستگاه فلسفی (ابزارهای مفهومی و نظری کار)».

^{۷۲} Theory

^{۷۳} School

^{۷۴} Infinitism

^{۷۵} The infinity of universe

^{۷۶} از همین ابتدا و برای جلب کنجکاوی علاقمندان یادآور شویم که یک تمایز ظریف میان «بی‌نهایت هستی» (The infinity of universe) و «هستی بی‌نهایت» (The infinite universe) وجود دارد. در حالی که فلسفه، به شکل سنتی، به این مفهوم دوم گرایش نشان داده و مفهوم نخست را بیشتر به عهده‌ی ریاضیات و پاره‌ای از نظریه‌پردازهای علمی واگذار کرده است، در این کار، برعکس، ما مفهوم «بی‌نهایت هستی» را محور فلسفه‌ی پیشنهادی خویش قرار می‌دهیم. تمایز آن جا آشکار می‌شود که مفهوم «هستی بی‌نهایت» به یک بُعد و وجه از حضور بی پایان عالم و به طور عمده، در سپهر مفروض انسان، با دو شرط «مکان-زمان» (space-time) اشاره دارد، در حالی که «بی‌نهایت هستی»، آن چنان که خواهیم دید، به حضور «بی‌نهایت» در تمامی سپهرهای خرد و کلان هستی توجه کرده و «همه‌جا حاضری» (omnipresence) آن را مبنایی برای تحلیل «رفتار ماده» (behavior of matter) و «بافتار هستی» (texture of universe) قرار داده است. به همین دلیل نیز، در طول کتاب و به عنوان یک خط تحلیلی راهنما، «بی‌نهایت» (infinity) در گستره‌ی عظیمی از معناپردازی، مورد بحث و بررسی مفصل قرار می‌گیرد. این همان دلیلی است که به واسطه‌ی آن به خود اجازه دادیم که، دیرتر و دورتر در این کار، نظریه‌ای را از دل آن بیرون بکشیم که، برای تبلور بخشیدن به خویش،

چرایی انتخاب «بی‌نهایت»

هر چند که «بی‌نهایت‌گرایی» دارای یک سنت سابقه‌دار در فلسفه و ریاضیات است،^{۷۷} و دست‌آوردهای بسیاری همراه داشته است، اما هرگز به عنوان «محور»^{۷۸} یک مجموعه‌ی فلسفی، با ماموریت مشخص ایجاد تغییر تاریخی برای بشریت، به خدمت گرفته نشده است. این کتاب، حاصل تلاشی است برای این منظور: «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»^{۷۹} در خدمت تغییر جهان.

البته نگارنده واقف است که این ادعای کوچکی نیست؛ اما خواننده‌ی این نوشتار، با قدری صبر و متانت، می‌تواند ببیند که چگونه این گفتمان در ابتدا به ظاهر رادیکال و جاه‌طلبانه، گام به گام، ذره به ذره و لایه به لایه، در صفحه به صفحه‌ی این کتاب ساخته و پرداخته می‌شود. حجم -به نسبت- بالای این کتاب، خود، خبر از وسواس و حوصله‌ای دارد که به خرج داده‌ایم، تا چنین ایده و ادعایی را ساده و سرسُرانه برگزار نکنیم؛ هر چند که حجم یک کتاب به خودی خود گویای این مهم نمی‌تواند باشد و قضاوت نهایی به خواننده‌ی بی‌طرف بازمی‌گردد.

فرضیه‌ی ما این است که با درک و باور به ایده‌ی «بی‌نهایت»^{۸۰} می‌توانیم تبدیل به یک جستجوگر «خستگی ناپذیر»^{۸۱} را محل‌های متعدد و بی‌پایان برای مشکلات فردی خویش و معضلات جمعی جهان شویم. از این روی، نگارنده، به همان اندازه که خود را درگیر شرح

به هیچ مفهوم حاشیه‌ای یا الصاقی، جز «بی‌نهایت»، نیاز ندارد. این خودکفایی، در عین حال، قدرت بی‌مانندی به این نظریه می‌بخشد که خواننده می‌تواند با دنبال کردن بخش‌ها و فصل‌های مختلف کتاب آن را شناخته و به طور مشخص، در بخش سوم، به کاربردهای نوآورانه‌ی «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» پی برد.

^{۷۷} برای یک تاریخچه‌ی مبتنی بر داده‌های اخیر و علمی نگاه کنید به کتاب ارزشمند «بریان کلیگ» (Brian Clegg) تحت عنوان «بی‌نهایت: در جستجوی اندیشیدن به نااندیشیدنی» (*Infinity: the quest to think unthinkable*). این کتاب هم چنین به فارسی نیز ترجمه شده است. (نگاه کنید به منابع معرفی شده در انتهای کتاب.)

^{۷۸} Pivot

^{۷۹} The philosophy of Infinitism

^{۸۰} The infinite

^{۸۱} Restless

مباحث انتزاعی و مفهومی این فلسفه کرده - و حتی شاید بیشتر - به توضیح کاربردهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن اهمیت داده است.

این بدیهی است که اگر نگاه مطرح شده در این کتاب - که برای خود سابقه‌ای مهم در تاریخ تفکر و فلسفه دارد -^{۸۲} جالب و مفید باشد، عده‌ای که، تخصص و حوزه‌ی مطالعاتی آنها فلسفه و یا سایر شاخه‌های علمی مرتبط با این بحث است، به ارزیابی آن پرداخته و درست و غلط آن را مورد سنجش، نقد، داوری و انتقاد قرار می‌دهند. نگارنده در مقامی نیست که بخواهد خود، به عنوان پیشنهاد دهنده‌ی «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»، بر درستی اصول و قانونمندی‌های فلسفی مندرج در آن نیز صحه گذارد؛ کار ما در این کتاب در این حد بوده که این نگاه را، به عنوان یک چارچوب فکری کاربردگرا و دگرگونی‌آفرین، پیشنهاد داده باشیم، تا این گفتمان دامن زده شود و به سمت راستی‌آزمایی و تکمیل به پیش رود. بر این تلاش اما نکاتی مترتب است که بد نیست از همین ابتدا از آنها یاد کنیم. نخستین آن، سر و کار داشتن با مفاهیم انتزاعی مندرج در ساختار بندی یک دیدگاه فلسفی است.

انتزاع در «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»

مباحث فلسفی، به طور عام و سازه‌های نظری به کار گرفته شده در چارچوب تلاش برای ساختن برقراری یک «فلسفه‌ی نظاممند»^{۸۳} به طور خاص، پیچیده و انتزاعی هستند؛ نیاز به ارائه‌ی مقولات و مفاهیمی است که از «کلّیت»^{۸۴} و «شمول»^{۸۵} وسیع برخوردارند تا بتوانند جزییات و مصداق‌ها را در شکل «جامع»^{۸۶} شامل شوند. پس، بحث بیشتر «مفهومی»^{۸۷} است تا «مصادقی»^{۸۸}. مفاهیم، به فراخور قابلیت‌های ذهنی پردازنده‌ی آن، تا حداکثر کُشش تجربیدی خود، به پیش رانده می‌شوند؛ به همین خاطر، در ورای بحث‌های

^{۸۲} به ضمیمه‌ی شماره (۴۴) تحت عنوان «در مورد «بی‌نهایت»» مراجعه کنید.

^{۸۳} قدری جلوتر شرح خواهیم داد که «فلسفه‌ی نظاممند» آن مجموعه‌ای است که توانایی تولید

منظم پاسخ برای پرسش‌های حیاتی و اساسی زندگی فردی و جمعی بشر داشته باشد.

^{۸۴} Generality

^{۸۵} Inclusion = دربرگیری

^{۸۶} Comprehensive

^{۸۷} Conceptual

^{۸۸} Instance [-oriented]

مرتبط با وجه اجتماعی موضوع، مباحث فلسفی کتاب به طور طبیعی و تابع ذات محتوایی خویش- ویژگی پررنگ نظری و انتزاعی پیدا کرده و دنبال کردن آنها، برای ذهن‌هایی که، جهت فهم مطالب، عادت یا نیاز حتمی به مواد و موارد ملموس و مثال‌های مشخص دارند، آسان نیست؛ هر چند که، با کمی حوصله، هرگز ناممکن هم نمی‌باشد.

البته، این یک مشکل عمومی برای خوانش فلسفه است. نمونه‌ی آن، بر حسب اتفاق، کتاب ماندگار و اثر ارزشمند فیلسوف نامبرده در ابتدای این متن، «آلفرد وایتهد»، با عنوان «پویش و واقعیت»^{۸۹} است. این کتاب دهه‌هاست که به مثابه یک کار فلسفی یتیم شناخته می‌شود؛ نه فقط به دلیل مشکلات خاص ویرایشی و چاپی آن که زبانزد عام و خاص است، بلکه همچنین، به این خاطر که، «سپهر مفهومی»^{۹۰} و ساخت و ساز نظری آن به حدی انتزاعی و به قدری پیچیده، ژرف، گسترده و فرامصادقی می‌باشد که، حتی بسیاری از اهل فلسفه را، از پی‌گیری، تعمیق و بسط آن بازداشته است. دو ویرایشگر مجموعه‌ی کارهای مهم آلفرد وایتهد، در مورد کتاب اصلی او، تحت عنوان «پویش و واقعیت»، می‌گویند: «این اثر به نحو بارزی فنی است و فهم آن از آسانی به دور است»^{۹۱}.

کار، در بناسازی «فلسفه‌ی نظاممند»، به نسبت یک بحث عام فلسفی، از آن جا دشوارتر می‌شود که می‌بایست یک پایه‌ی «هستی شناختی»^{۹۲} برای آن در نظر گرفت. توضیح مبسوط هستی، نخستین گام در تهیه و تدارک یک «فلسفه‌ی نظاممند» می‌باشد و نقش سنگ زیرین بنای نظری آن را دارد. بحث «هستی‌شناسی»، آن گاه، به «کیهان‌شناسی»^{۹۳} متصل می‌شود تا مشخص سازد بخش قابل شناخت هستی چیست، چه اندازه و چگونه است. این دو امر (هستی‌شناسی و کیهان‌شناسی)، در عین حال، یک پیوند مفهومی تنگاتنگ، در

⁸⁹ "Process and Reality"

⁹⁰ Conceptual field

⁹¹ *Process and Reality, An essay in cosmology*, (Gifford Lectures Delivered in the University of Edinburgh During the Session 1927-28), By Alfred North Whitehead, Corrected edition, Edited By David Ray Griffin and Donald W. Sherburne, The Free Press, 1978, P.V.

⁹² Ontology = ذات‌شناسی / مطالعه‌ی ذات

⁹³ Cosmology

چارچوب یک «رابطه‌ی متقابل و پویا»،^{۹۴} میان خود برقرار می‌کنند که، به تعبیری، به مثابه رفت و آمد سازنده و متحرک میان فلسفه و علم است. این همان نکته‌ی ظریفی است که بسیاری از پردازش‌های فلسفی با کم توجهی به آن، خود را به دایره‌ی نظریه‌پردازی‌های خالص انتزاعی کشانده و در آن محبوس مانده‌اند، بدون آن که فرصت پیدا کنند در حوزه‌ی واقعیت ملموس ماده (جهان فیزیکی) و جامعه (ماده‌ی اجتماعی)، منشاء اثر مشخصی باشند. ما نخواستیم این خطای روش‌شناختی را تکرار کنیم. به همین دلیل، در این کتاب، طابق النعل از سنت‌های مقوله‌بندی، جداسازی و طبقه‌بندی متداول حوزه‌های فلسفه پیروی نمی‌کنیم. هدف کارکردی و نیز نیاز فنی ناشی از آن ایجاب می‌کرد که به بازتعریف و بازتدقیق برخی از مفاهیم و مقولات، به تناسب شکل‌بندی محتوایی و استدلالی کار حاضر، پردازیم. به طور مثال، در این جا ما مفهوم «هستی» و به تبع آن، «هستی‌شناسی» را، در قالب آمیزه‌ای از معناهای متعارف «هستی‌شناسی» و «کیهان‌شناسی» به کار می‌بریم. به همین دلیل، عبارت در هم تنیده‌ی مناسب، برای حوزه‌ی بحث فلسفی مورد نظر این کتاب، شاید، «هستی-کیهان‌شناسی»^{۹۵} باشد.^{۹۶}

آن چه در این کتاب می‌آید، تلاشی است برای تولید مواد خام و اولیه در مسیر برپاسازی یک «فلسفه‌ی نظام‌مند». به همین دلیل هم، بحث، ترکیبی از «هستی‌شناسی» و «کیهان‌شناسی» را دارد تا وجه فراگیر خود را به کشش مفهوم «بی‌نهایت» و به عبارت فنی‌تر، به گستره‌ی مورد نیاز طیف محتوایی استدلال‌های «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»،

^{۹۴} Dialectic

^{۹۵} Onto-cosmology

^{۹۶} چرایی ساختن این مفهوم ترکیبی فقط ناشی از جسارت فکری یا وسواس نوآوری نیست؛ یک استدلال در پس این انتخاب نهفته است: قدری دورتر توضیح می‌دهیم که در دستگاه فلسفی «بی‌نهایت‌گرایی» - که در کتاب، پایه‌بندی، تشریح و معرفی شده - به طور اصولی، تفاوتی ماهوی میان این مفاهیم (هستی، کیهان، جهان، ...) مطرح نیست، چرا که - با مراجعه به واقعیت عینی آنها - می‌توانیم دریابیم در حال اشاره به یک امر مشابه، اما با تعاریف یا برداشت‌های حسی-نظری انسان‌ساخته‌ی متفاوت هستیم؛ در این میان، مهم این است که «عینیت» [مادی] این پدیده‌ها مشترک است. در این مورد رجوع کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۲) تحت عنوان «مقوله‌ها و مفاهیم در فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی».

برسانند. بدیهی است در ارائه‌ی این بحث فلسفی، به طور عمده و بیشتر، تاکید بر وجه مفهومی-تجربیدی بوده است تا بر جنبه‌ی مصداقی؛ با این وجود، از میان داده‌های مستند و کارهای علمی دانشمندان حوزه‌های مختلف، پشتیبان و شواهد مادی بسیاری برای تبلوربخشی مادی به مفاهیم فلسفی ارائه شده است.

در این کتاب، ده‌ها مورد از ارجاعات پانویس‌ها بازمی‌گردد به منابعی که پژوهش‌ها، تجارب یا نظریه‌های علمی را شامل می‌شوند. با این وجود، به روشنی می‌گوییم که این ارجاعات، به هیچ روی، با هدف «اثبات علمی»^{۹۷} استدلال فلسفی مطرح شده نبوده است؛ چرا که در این صورت، باید وارد نوع کاری متفاوت می‌شدیم که در بالا به آن اشاره کردیم: یک پژوهش مستند علمی «چند رشته‌ای»^{۹۸} و آن هم، با تیمی از پژوهشگران حوزه‌های تخصصی متنوع، در قالب یک کار گسترده، منسجم، آکادمیک، منظم و چندین ساله. این البته آرزوی نگارنده بوده و است که می‌توانست یا بتواند چنین مهمی را تدارک دیده و به پیش برد؛^{۹۹} اما نیک می‌دانیم که تحقق آن مستلزم وقت و امکانات فراوانی است که فقط در چارچوب یک نهاد توانمند، مانند یک دانشگاه یا موسسه‌ی مطالعاتی بزرگ، قابل اجرا می‌نماید و نه یک فعالیت فردی. ما در چارچوب این کتاب، به دنبال جایگزین ساختن یک کار تیمی دارای پشتیبانی لجستیک با یک کار انفرادی فاقد این پشتوانه نبوده‌ایم و نیستیم؛ در این جا، هدف، بیشتر، جلب توجه خواننده به جزییات و کاربردهای احتمالی یک دیدگاه فلسفی نوین بر روی واقعیت‌های عینی است.^{۱۰۰}

⁹⁷ Scientific demonstration

⁹⁸ Multidisciplinary research

⁹⁹ در پیشگفتار و ضمیمه‌ی اضافه شده چاپ دوم آورده‌ایم که بعد از انتشار چاپ نخست کتاب حاضر، نگارنده چه تلاش‌های دیگری را در زمینه‌ی پیشبرد کار تحقیق و نشر در این باره آغاز کرده و کمابیش ادامه می‌دهد تا شاید به تدریج بتوان به این تلاش‌ها خصلت سازمان‌یافته، نهادینه و جمعی داد.

^{۱۰۰} البته، در کمال فروتنی می‌گوییم که، چنانچه ذکر شد، حتی در چارچوب همین کار محدود نیز، نویسنده در جستجو و ارائه‌ی مثال و نمونه‌های کارهای علمی و عینی، برای مستندسازی ادعاهای فلسفی و نظری خویش کوتاهی نکرده است. ده‌ها کتاب و مقاله‌ی علمی مورد ارجاع قرار گرفته و بیش از ۵۰ ضمیمه‌ی تکمیلی در مورد موضوعات مطرح شده در متن ارائه شده است. اما از آن جا که این ارجاعات، هر کدام، به یک عرصه‌ی تخصصی علمی برمی‌گردد، نگارنده، با تواضع فاقد تعارف، هیچ ادعایی در آن زمینه‌ها ندارد. بیشتر از آن چه این ارجاعات علمی بیانگر مستندات دقیق و اثبات‌گر

کوشش بر این بوده که، بر اساس یک فهم عام، به موضوعات خاص علمی نیز اشاره شود تا از مجرای آن، بحث انتزاعی فلسفی بتواند همراهی و همسواری برخی نمایانگرهای خاص و مثال‌های ملموس در جهان مادی را با خود داشته باشد. هدف، نشان دادن این نکته بوده است که بحث فلسفی، رویاتراشی و ذهن‌بافی (یا شاید همان فلسفه‌بافی!) نیست و فلسفیدن، در این جا، ریشه در واقعیت‌های مشخص و قابل واریسی مادی دارد. این که نگارنده واقعیت‌های مستند مطرح شده در ارجاعات علمی را به درستی درک و فهم کرده و دقیق بازتاب داده باشد یا خیر، یک موضوع است، این که فلسفه‌ی پیشنهادی کتاب، قابلیت بالقوه یا بالفعل همسازی با عینیت ماده را داشته باشد، بحث دیگری است.

با این همه، از آن جا که، به طور کلی، بُن‌مایه‌ی فلسفه، رجوع به «مقولات»^{۱۰۱} و مفاهیم نظری و انتزاعی است، بدیهی است که، در این کتاب نیز، برای توضیح «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»، گریزی از آن نبوده و از این روی، ممکن است، برخی بحث‌های مطرح شده در کتاب، قدری ثقیل و غامض به نظر آیند. این گونه مباحث، البته خوانندگان خود را می‌طلبد؛ کسانی که با جستارهای انباشته از مفاهیم انتزاعی راحتند و می‌توانند بدون دیدن چیزها، چیزهایی را ببینند و چشم اندازه‌هایی دور و دیر را تصویر و تصور کنند. علاوه بر مشکلات احتمالی فرمول‌بندی و بیان موضوعات تجربیدی، هضم بحث فلسفی هیچ گاه کار ساده‌ای نبوده و نیاز به حوصله‌ی توأم با انتزاع‌گری و اندیشه‌ورزی دارد.

اما آیا دشواری این فلسفه فقط در جنبه‌ی ثقیل محتوای آن است؟

خیر! در این میان، موانع فکری و روانشناختی نیز بی‌سهم نخواهند بود. دگرگونه دیدن جهان، نیاز به برداشتن عینک‌های نظری عادت شده و چارچوب‌بندی‌های متداول از چشم ذهن دارد؛ فهم هستی از زاویه‌ای دیگر، که البته حداقل در ابتدا، به شدت

واریسی فرضیه‌سازی فلسفی کتاب باشند، حکایتگر برداشت نویسنده از محتوای این منابع هستند و نیک پیداست که ضمانتی هم بر درستی این برداشتها - جز در چارچوب استدلال ارائه شده - نیست؛ این جا نیز کار متخصصان علوم مختلف است که، اگر خواستند، به داوری این برداشتها و استدلال‌ها بنشینند.

¹⁰¹ Categories

«انتزاعی»^{۱۰۲} می‌نماید، کار آسانی نیست. «بی‌نهایت»، که جوهره‌ی اصلی این فکر فلسفی است، به خودی خود، مفهومی است تجربیدی و سخت‌فهم؛ اما این دشواری، در عین حال، چالشی است عالی برای هر انسانی که به ضعف مکتب‌های فلسفی، ایدئولوژیک و فکری موجود بشر، در ساختن دنیایی با حداقل استانداردهای اخلاق و عقلانیت، پی برده است. هر خواننده‌ای که جهان کنونی را در شاکله‌ی عمومی آن و مسیری که انتخاب کرده - نمی‌پسندد، انگیزه‌ی کافی خواهد داشت تا، با وقت و حوصله، به مباحث کتاب‌هایی از این دست توجه کند، به این امید که از دل آنها، ایده‌های سازنده‌ی راه برون‌رفت بشر از جهان تاسف‌بار کنونی ترسیم شوند و نظر کنشگران ارادمگرا را به خود جلب کنند.

چالش زبان

هم چنین گفتنی است که یکی دیگر از مشکلات این کتاب، در بیان آن چه مورد نظر بوده است، ضعف زبان فارسی در تدقیق منظور برای طرح مسائل پیچیده است. بدیهی است که این موضوع، در درجه‌ی نخست، به میزان تسلط هر نویسنده‌ای بر زبانی که با آن می‌نگارد برمی‌گردد. اما، به عنوان فردی که چهل سال است به روزنامه‌نگاری و نگارش اشتغال دارد، شاید این عامل، قدری کمتر دخیل بوده است تا کمبود کنونی ابزارهای تدقیق کلام یا تعیین منظور در زبان رایج فارسی، به عنوان یک مشکل گلی زبانشناختی خاص.^{۱۰۳} علاوه

102 Abstract

^{۱۰۲} نگارنده بر این باور است که ضعف گویشی تخصصی و دقیق در زبان فارسی، کمتر از ساختار و دستور زبان بالقوه قدرتمند آن منتج می‌شود تا از کم‌کاری فرهنگستان زبان فارسی، زبانشناسان، نویسندگان، معادل‌سازان و مترجمان ایرانی در این زمینه‌ها. زبان فارسی ظرفیت بالقوه‌ی بسیار بالایی دارد که شوربختانه مورد بهره‌برداری منظم قرار نگرفته است. در این زمینه، نظرات زبان‌شناس ایرانی «داریوش آشوری» نوعی آسیب‌شناسی فنی زبان فارسی برای تعامل با علم و فلسفه جلوه می‌کند. «محمد رضا نیکفر»، فلسفه‌شناس، در این باره می‌گوید: «فارسی زبان توانایی است. از آن کار کم کشیده‌اند، آن را بسیار بد آموزش می‌دهند، اما آن مایه را دارد که بیانگر اثرها و فکرهای ژرف و پیچیده باشد.» * وی هم چنین می‌افزاید: «به عنوان نمونه، ترجمه‌ی هایدگر به زبان فارسی یعنی استفاده‌ی صنعت‌گرانه از این زبان، زبانی که در طول تاریخ خود لخت و کم‌رمق شده، به زبانی «طبیعی» تبدیل شده، یعنی محمل تکرار مکررات بوده و از یک دایره‌ی بسته خارج نشده است. این زبان، در وضع «طبیعی» بار کانت و هایدگر را نمی‌تواند کشید، که هیچ، از پس بار ابن‌سینا هم برنمی‌آید! باید آن را شخم زد، کود داد، واژه‌هایی را در آزمایشگاه پروراند، بر زمین آن کاشت و پایید تا ریشه بگیرد.» * به نظر می‌رسد

بر آن، مسئله‌ی فقر دایره‌ی واژگانی تخصصی موجود برای موضوعاتی مانند بحث‌های فلسفی مطرح است که به نظر می‌رسد بر دشواری کار افزوده باشد. با وجود آن که همیشه یک نویسنده می‌تواند به ابداع واژگان مورد نیاز کار خود -البته با رعایت اصول فنی و دستوری زبان مرجع- بپردازد، اما، پیچیدگی و خصلت نظری موضوع در کتاب حاضر چنان بود که، هرگونه نوآوری «دست و دلبازانه»^{۱۰۴} در واژسازی و لغت‌پردازی می‌توانست، برعکس، فهم مطلب را حتی سخت‌تر کند. با این همه، نگارنده، با مراجعه به برخی منابع، بعضی از واژه‌های تازه باب شده‌ی زبان فارسی را به خدمت گرفته است.^{۱۰۵} چون از مشکل زبان صحبت می‌کنیم بد نیست اشاره به این داشته باشیم که نویسنده، موضوع اصلی مطرح شده در این کتاب (بی‌نهایت‌گرایی) را نخست در قالب یک نوشتار به زبان انگلیسی توسعه داده بود؛^{۱۰۶} پیوند محتوایی میان این دو نوشتار فارسی و انگلیسی کم نیست، اما به هیچ روی یکی نیستند. نویسنده اعتراف می‌کند که، با وجود آشنایی دیررس با زبان انگلیسی -به عنوان زبان سوم کاری خود- به نسبت زبان فارسی، که زبان مادری او محسوب می‌شود، در بیان مفاهیم و منظورهای سخت و پیچیده، در زبان انگلیسی قابلیت غنای واژگانی و انعطاف‌پذیری قابل توجهی را یافت که در فارسی کمتر دیده می‌شود.

که مشکل کنونی زبان فارسی بیشتر در کمبود «روزآمدسازی» آن بوده است که سبب شده ابزارهای واژگانی لازم برای پوشش بخشیدن به تنوع و شتاب لغت‌سازی علم و فن‌آوری امروز را تا حدی از دست بدهد. با این همه، تلاش ما در این کتاب بر آن بوده است که درک فلسفی خود را به زبان فارسی و به یاری یادآوری معادل‌های غیر فارسی بیاوریم. دلیل این انتخاب آن که بخش‌هایی از این کتاب به زبان غیرفارسی فکر و به زبان فارسی بیان شده است. * - ** منبع نقل قول:

①. zamaaneh.com/nikfar/2008/08/post_113.html

¹⁰⁴ Largely, Deliberately

^{۱۰۵} به طور مثال، در این کتاب، برای واژه‌ی «تغییر» (change) از مترادف‌های نوینی مانند «دگرش»، «دگرسانی» و «دگرسازی» استفاده شده است. یا برای واژه‌ی «تعامل» (interaction) در عین حال از معادل نوین فارسی «برهم‌کنش» استفاده کرده‌ایم.

^{۱۰۶} کتاب مورد نظر به زبان انگلیسی در سال ۲۰۲۱ انتشار یافت و بر روی وبسایت آمازون در دسترس علاقمندان قرار دارد:

Korosh Erfani, *Infinitism (How to make Infinity your philosophy for life)*, ILCP Publishing House, 2021, 374 pages.

مشکل مورد بحث، شاید هم، به دلیل کمبود تجربه‌ی نویسنده در نگارش متن فلسفی به زبان فارسی بوده است، اما به هر صورت، واقعیتی بود که تجربه شد و این «مقایسه‌ی دوزبانی»^{۱۰۷} خود می‌تواند ارزش مطالعاتی داشته باشد. از این روی، در سراسر متن، جهت اطمینان از انتقال معنای مورد نظر، معادل انگلیسی کلمات و حتی پاره‌ای از عبارات و جملات و در برخی موارد نیز، معادل فرانسوی آن - که زبان دوم نگارنده است -، حتی اگر لازم بوده به شکل مکرر، در پانویس یا متن آورده شده است. این احتمال بود که معادل‌ها، به دلیل چندمعنایی بودن برای پاره‌ای از واژه‌ها، تداعی‌گر ایده‌های دیگری نیز برای خواننده باشند؛ به همین دلیل، توضیحات لازم برای تدقیق و تخصیص معنی مورد نظر ارائه شده است.

در ادامه‌ی نکات مرتبط با زبان مورد استفاده در این کتاب، باید به رسم‌الخط دستوری آن نیز اشاره کنیم. در ویرایش متن، تلاش بر این بوده که از یک «نقطه گذاری»^{۱۰۸} اتوم با قدری وسواس بهره برده شود تا احتمال ابهام‌زایی ناشی از قرائت‌های متفاوت از جمله‌ها و برداشت‌های ناهم‌سنگ از ایده‌ها به حداقل برسد. هر چند که ممکن است در ابتدا این نوع از نقطه گذاری، خوانش متن را قدری سخت کند، اما خواننده، بعد از قرائت چند صفحه، با منطق و روش آن آشنا‌تر شده و بر اساس عادت، برخورد آسان‌تری با ویرایش خاص متن خواهد داشت. به هر روی، پیچیدگی موضوع، چنین رسم‌الخطی را ایجاب می‌کرده است. کتاب با به کارگیری بسیار از امکان‌های نقطه‌گذاری و ویرایشی منتشر شده است. به طور مثال، بهره بردن از گیومه (« ») تقریباً در هر جایی که نویسنده می‌خواسته است واژه یا عبارتی را به صورت «ویژه» ارائه دهد و یا این که «توجه» خواننده را روی آن جلب کند؛ و نیز در هر کجا که معادل انگلیسی یا فرانسوی کلمه‌ای را ارائه می‌کنیم از «گیومه» استفاده شده است و هم چنین، برای اسامی خاص.

¹⁰⁷ Bilangual comparaison

¹⁰⁸ Punctuation

در باب قرائت کتاب

این کتابی است که باید با حوصله، وقت و دقت خوانده شود. علاوه بر تنوع و پیچیدگی موضوعات، پانویس‌های زیادی در آن است و نیز ارجاعات بسیار. این کتابی نیست حاوی اطلاعات و دانستی‌هایی که بتوان با یک بار خواندن در ذهن نگه‌داشته و از آن‌ها دیرتر استفاده کنیم. کتابی است - به طور خاص- برای اندیشیدن، برای فکرکردن عمیق روی موضوعات مطرح شده؛ برای همین، توصیه‌ی نویسنده این است که آن را «سر فرصت» بخوانید؛ زمانی که ذهن‌تان، آزاد، در اختیار این کار است. مراجعه‌ی مکرر به آن سفارش می‌شود و می‌تواند خالی از فایده نباشد، چرا که هر موضوعی در حال تحول است و کتاب می‌تواند، به عنوان یک نقطه‌ی مبنا، برای سنجش تحول پدیده‌های ذکر شده، جالب و مفید باشد.

از آن سوی، باید بگوییم، شاید نیازی به خوانش کتاب به طور یکسره و یکباره نباشد. می‌توان فصل‌هایی از آن را خواند، در مورد آن‌ها اندیشید و در فرصتی دیگر، باز به آن مراجعه کرد و قرائت خویش را ادامه داد و تکمیل کرد. می‌توان پانویس‌ها را جدای از مطلب اصلی خواند. بعید نیست که خوانش ممتد و مداوم کل کتاب طاقت‌فرسا باشد. موضوع اصلی بحث این کتاب به «بی‌نهایت» بازمی‌گردد و در راستای ترسیم پویش بی‌نهایت، توضیح سازوکارهای فنی ماده در جهان، موضوعی آسان برای توضیح و درک و دریافت نیستند. نه هضم موضوع ممکن است ساده باشد نه دیدن آن، در حالی که بحث، غرق در مفاهیم انتزاعی است. در بسیاری از موارد حوصله‌ی زیادی برای اندیشه‌ورزی و یافتن زاویه‌ی مناسب جهت برخورد با بحث تجریدی ارائه شده لازم است تا بتوان به ژرفای وجه پیچیده‌ی موضوع در ورای آن چه آمده دست یافت.

نگارنده، به زعم خود، برای تسهیل برخی از مباحث، به تصویرگری روی آورده است و با ارائه‌ی گرافیک و نمودار و امثال آن، سعی کرده که جستارها را، در برخی از موارد، قدری مصور سازد. این که این موضوع لازم بوده است یا خیر به قضاوت خواننده بازمی‌گردد، اما هدف این بود که خشکی یک متن پر از مفاهیم انتزاعی سبب نشود که بحث، بدون دریافتی عمیق و دقیق رها شود. در یک کلام، این کتابی آسان برای خوانش

نیست اما آن چه دشواری ارائه را آسان می‌کند علاقه به فهم محتوای اثر است. محتوایی که ما را به نامحدودترین عرصه‌ی عینیت و ذهنیت پیوند می‌زند: به «بی‌نهایت».

سخن پایانی

در انتها یادآور می‌شویم که موضوع اصلی این کتاب، «بی‌نهایت» است و برای مطالعه و درک بی‌نهایت، نهایی وجود ندارد. نگارنده نیک آگاهست که، اگر نگوییم چند ساعت، تنها چند روز بعد از به پایان بردن نگارش و ویرایش این کتاب، به طور قطع، ایده‌های تازه و برداشت‌های جدیدی در مورد بحث و جزییات آن، برای اضافه کردن به متن، در اختیار خواهد داشت؛ اما به هر روی، پدیده‌ی کتاب، شکل منجمد نگارش و ارائه‌ی یک ایده است و وقتی زیر چاپ رفت، تا چاپ بعدی خود، قابل تغییر و تکمیل نیست.^{۱۰۹} به ویژه در مورد حوزه‌ی این کار-که «هستی‌شناسی» است- روزی نیست که موضوعی را، بر اساس کشفیات و دست‌آوردهای مطالعات نظری یا علمی، نتوان به آن اضافه کرد. اما به هر صورت، باید در یک جایی به همین کمیت و کیفیت از کار بسنده می‌کردیم تا کتاب منتشر می‌شد و بعد بتوان، به شکل‌های دیگر، روند بسط و معرفی «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» را ادامه داد. تاسیس وبسایت مخصوص «بی‌نهایت‌گرایی» و ارائه‌ی مطالب تازه و تکمیلی و نقد و نظر در آن یکی از فعالیت‌ها در این راستاست.^{۱۱۰} به هر روی، مثل موضوع محوری خود (بی‌پایانی)، این کتابی است که آن را پایانی نیست...

**

آن چه در زیر می‌آید نخستین تلاش برای ارائه‌ی یک ایده‌ی عمومی از کتاب با هدف آشناسازی خواننده با کلیت موضوعات مطرح شده است. بدیهی است که شیطان در جزییات

^{۱۰۹} اینک که در حال بازبینی و ویرایش کتاب برای چاپ دوم هستم می‌توانم بگویم که از زمان چاپ نخست تاکنون -که سه سال می‌شود- ایده‌های فراوان دیگری در مورد «بی‌نهایت‌گرایی» و «بی‌نهایت‌شناسی» توسط نگارنده به قلم آورده شده، برخی منتشر شده‌اند و برخی دیگر در آینده منتشر خواهند شد. نگاه کنید به آثار جدید نگارنده به زبان انگلیسی که در پایان همین کتاب معرفی شده‌اند.

^{۱۱۰} این تارنها مباحث مربوط به «بی‌نهایت‌شناسی» و «بی‌نهایت‌گرایی» را منتشر می‌کند:

www.infinitylogy.com www.infnitism.info www.thecrdi.com

بوده و می‌توان با رفتن به سراغ هر بخش و فصل، از ابعاد مختلف بحث‌های مطرح شده در این ارائه‌ی خلاصه اطلاع یافت.

*

خلاصه‌ی بخش‌های تشکیل‌دهنده‌ی کتاب

این یک پیش‌نما از ساختار کلی کتاب است تا خواننده، قبل از آن که به جزییات -به نسبت مفصل و پیچیده‌ی هر بخش و فصل‌های آن- بپردازد، تصویری کلی از چارچوب محتوایی کتاب به دست آورد. لیکن نیاز به تاکید نیست که تمام ظرافت بحث در مورد «بی‌نهایت» در سازوکارهای ریز بی‌شمار آن است.

معرفی محتوای کتاب

مقدمه‌ی کتاب تلاش می‌کند تا بستر شکل‌گیری ایده‌ی تبدیل مفهوم «بی‌نهایت» را به عنوان یک ابزار توأمان فکری و عملی توضیح دهد. این مطالب کمک می‌کند که برای بحث اصلی، یعنی ضرورت بهره‌برداری از فلسفه، جهت حل مسائل جامعه‌شناختی جهان امروز، بسترسازی کرده باشیم.

*

بخش نخست کتاب، آن گاه، در چند فصل، با بررسی شرایط وخیم جهان کنونی، به آسیب‌شناسی آن می‌پردازد. از مطالعه‌ی روشمند جریان روزافزون تخریب منظم کره‌ی زمین از یک سو و نیز، انفعال و ناتوانی میلیاردها انسان برای توقف این جریان از سوی دیگر، این ایده حاصل می‌شود که اشکال اصلی و اساسی، شاید، در نگاه بنیادینی است که تمدن پُرمسئله‌ی بشر بر روی آن بنا شده است. این نگاه تاریخی مشکل‌ساز عنوان می‌کند که انسان، به منابع «محدود» و «پایان‌پذیر» از طبیعت دسترسی دارد و قادر نیست از «بی‌نهایت» امکان‌ها و منابع هستی استفاده کند. بنابراین، تمام تاریخ و زندگی بشری بر همین مبنا تنظیم شده و از دل آن، فقر و نابرابری و رنج و جنگ و مصیبت بیرون آمده و باور به این که در جهان به اندازه‌ی کافی، برای همگان، همه چیز فراهم نیست، به بدبختی و بیچارگی میلیاردها انسان در طول تاریخ انجامیده است.

چه باید کرد؟

راهکاری که در این کتاب پیشنهاد می‌شود تغییر این نگاه بنیادین است؛ یعنی، به جای دیدن محدودیت و نهایت در طبیعت و هستی، هیچ محدودیت و نهایتی را در آن نبینیم. آیا میسر است؟ چگونه؟ آیا به راستی، طبیعت و هستی، حاوی منابع بی‌پایان برای نیازهای روزافزون انسان هستند؟ آیا می‌توان یقین یافت که در طبیعت و در هستی همه چیز، برای همگان به اندازه‌ی کافی وجود دارد؟ چگونه قادریم به چنین باوری برسیم و آیا این باور، مستند و واقعی است؟ چه پدیده‌هایی را باید مورد واریسی قرار دهیم که بتوانند چنین فرضی را برای ما به شکل مستند خود- به یک «باور» تبدیل کنند؟

*

در بخش دوم کتاب و فصول آن، ما به بررسی حضور «بی‌نهایت» در هستی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که در هر چیز، در هر پدیده و در هر کجا و در هر زمان، «بی‌نهایت» جریان دارد. این بدان معنی است که هیچ چیز نیست که ثابت و پایان‌پذیر باشد؛ اما، برای دست یافتن به بی‌پایان حاضر در پدیده‌ها، نوع رابطه‌ی انسان با آن‌ها باید به گونه‌ای تنظیم شود که امکان شناخت، یافتن و بهربرداری از این خصلت بی‌پایانی منابع هستی میسر شود. برای این منظور، ما با پایه‌ای‌ترین نوع نگاه بر هستی - که نگاه «فلسفی» باشد- به سراغ بررسی جهان مادی می‌رویم و با توضیحات مشروح نشان می‌دهیم که در همه جای هستی، در هر حوزه‌ای، برای هر چیزی و در هر پدیده‌ای، «بی‌نهایت» در جریان است. اگر انسان جستجو کند، «بی‌نهایت» را در هر چیز و هر کجا می‌یابد. چیزی نیست که در (۱) اجزای تشکیل دهنده‌ی خود، (۲) در روابط میان این اجزاء، (۳) در شکل‌های برقراری این روابط و (۴) در روابط خود با سایر پدیده‌ها، دارای بافت و ساختار و پویایی «بی‌نهایت» «نا محدود» و «پایان ناپذیر» نباشد.

در این بخش به یک نتیجه‌گیری روشن می‌رسیم:

«فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» یعنی باور مستند به این که: بی‌نهایت در همه چیز جریان دارد. همه چیز به سوی «بی‌نهایت» است و هر نهایتی، هر پدیده‌ای، هر چقدر بزرگ یا کوچک، حامل و حاوی و ساخته و پرداخته‌ی «بی‌نهایت» است. در صورتی که انسان بداند چگونه با این واقعیت مادی تعامل کند می‌تواند از آن استفاده بَرَد. پس، بحث بر سر این است که،

از نقطه نظر عملیاتی، چگونه از این کشف حضور «بی‌نهایت» در هر پدیده یا در هر عرصه استفاده کنیم و به منابعی بی‌پایان در بطن هستی مادی دسترسی یابیم. توضیحات فنی مفصل در این مورد در فصول چندگانه‌ی بخش دوم و نیز در برخی از ضمیمه‌ها آمده است.

اگر چنین فرضیه‌ای و ارسی و تایید شود - که همه چیز امکان بهره‌برداری از بی‌نهایت را فراهم می‌کند-، در مقابل این پرسش قرار می‌گیریم که چگونه باید از این امر استفاده بریم.

*

در بخش سوم کتاب به این نکته می‌پردازیم که به واسطه‌ی رویکرد «بی‌نهایت‌گرا» در پدیده‌ها، قادر خواهیم بود چه توانایی‌هایی را کسب و چه کارهایی را برای تغییر و بهینه‌سازی زندگی انسان‌ها، حیوانات، طبیعت، جهان و هستی اجرا کنیم؛ خواهیم دید که چه دگرسازی‌هایی میسر است. در آن جا توضیح می‌دهیم که، با بهره بردن از این خصلت «بی‌نهایت» هستی، می‌توان جامعه، تمدن و دنیایی دیگر ساخت. می‌توان جایگاه کارکردی انسان را از قبول دیکته‌ی ماده، به توان دیکته کردن به ماده ارتقاء داد.

برای این منظور، برخلاف بسیاری از پردازش‌های فکری و فلسفی گذشته، این بار و در چارچوب فهم و کشف و بهره‌بری از «بی‌نهایت»، نباید به حرف و سخن اکتفاء کرد، بلکه باید حرف را به عمل درآورد. به همین دلیل نیز، بخش سوم کتاب، دربرگیرنده‌ی فصل‌های متعددی است که راهکارها و بسترهای مناسب برای کنش‌ورزی جمعی بر مبنای «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» را معرفی می‌کند.

*

در نتیجه‌گیری کتاب به سراغ ایده‌های اصلی آمده‌ایم و تلاش بر آن بوده که، ضمن ارائه‌ی یک جمع‌بندی از مباحث، دستاوردها و جستارهای اصلی کار را مشخص سازیم. مطالعه‌ی این نتیجه‌گیری، حتی به صورت مستقل از متن کتاب می‌تواند مفید باشد، اما بدیهی است که پس از قرائت سه بخش کتاب، عمق پیام مندرج در نتیجه‌گیری را بهتر درخواهیم یافت.

*

در جلد دوم، به سراغ ضمیمه‌ها می‌رویم و در طی بیش از ۵۰ ضمیمه، موضوعات خاص مطرح شده در بخش‌ها و فصول مختلف کتاب را مورد تشریح و توضیح بیشتر و دقیق‌تر

قرار می‌دهیم. مطالعه‌ی این ضمیمه‌ها به دو صورت می‌تواند مفید باشد: یک بار در زمانی که در پانویس‌ها به آن اشاره می‌کنیم، برای تکمیل بحث مطرح شده در طی فصول کتاب؛ و یک بار هم به صورت مستقل و در طی قرائت جداگانه‌ی هر ضمیمه به فراخور موضوع خاص آن.

در «تصویر نامه‌ها» برخی از مطالب کتاب به صورت نگاره‌ها آمده که می‌تواند فهم برخی از سازوکارها یا نکات پیچیده را بازنمایی و آسان کند.

در قسمت «کتابشناسی» هم کتاب‌ها و مقالات مورد استفاده در این کار را معرفی می‌کنیم و هم برخی دیگر از منابع در پیوند با موضوع «بی‌نهایت» را که می‌توانند برای علاقمندان مفید باشند.

کتاب هم چنین دارای یک «واژه‌نامه» می‌باشد که برای مراجعه‌ی مستقیم به معادل‌های به کار گرفته شده در کتاب آمده است.

در انتها «زندگینامه» و «کتابشناسی نویسنده» را می‌یابید.

**

یک نکته ی کلیدی:

قبل از این در مورد برخی نکات فنی، نگارشی و ویرایشی اشاره شد. اما در این جا لازم است به یک سفارش محتوایی بپردازیم و آن این که متن کتاب حاوی پانویس‌های متعدد است که، یا ارجاعات به منابع است یا توضیحات مکمل و «لازم» و یا، معادل‌های انگلیسی و فرانسوی برخی واژه‌ها و اصطلاحات برای تدقیق گفتار. نویسنده یادآور می‌شود که قرار دادن مطالب در پانویس‌ها - به هیچ عنوان - به دلیل اهمیت کمتر آنها نسبت به موضوعات متن اصلی کتاب نیست، بلکه انتخابی است برای چگونگی آرایش محتوا و چیدمان مطالب در جهت هر چه بهتر ارائه دادن آن و هر چه آسان‌تر کردن دریافت پیام. لذا، به طور خاص، سفارش اکید می‌کنیم که خواننده، در هنگام قرائت متن، این پانویس‌ها را، در راستای درک هر چه بهتر پیام اصلی، نادیده نگیرد. دلیل این تاکید خاص این است که -باردیگر می‌گوییم- پانویس‌ها در این کتاب، زائده یا توضیح «اضافی» متن اصلی نیستند، بلکه ادامه‌ی استدلال مندرج در متن می‌باشند. در صورتی که برخی بپرسند "اگر پانویس‌ها تکمیل و

توسعه‌ی بحث متن اصلی هستند، چرا در متن بدنه‌ی کتاب نیامده‌اند؛ پاسخ به این سوال منطقی این است که بحث توسعه‌یافته در این کتاب، به دلیل جوهره‌ی فلسفی خود از یک طرف و به خاطر تشریح امر غامض «بی‌نهایت» در بطن آن، از طرف دیگر، از نوعی فربه‌ی موضوعی برخوردار است که جز با شکستن و چند پاره کردن آن نمی‌توانستیم قالب مناسبی برای بیان جزییات متعدد آن‌ها پیدا کنیم. به تجربه ثابت شده است یا این، حداقل، برداشت نویسنده بوده- که آوردن مجموعه‌ی بلندی از موضوعات ثقیل، خوانش و هضم مطلب را دشوار می‌سازد. به همین دلیل نیز، به سوی این انتخاب ارائه رفتیم که بخشی از محتوا را -که از حیث اهمیت، «همتراز» و مساوی متن اصلی است- در پانویس‌ها بیاوریم. از این روی نیز، بر قرائت آن، به هنگام خوانش کتاب، تاکید خاص و مجدد می‌کنیم.

به سان ضرورتی که آوردن پانویس‌های مهم و متعدد را در طول کتاب سبب شد، این نوشتار، هم چنین، چند ده ضمیمه، به عنوان متون تکمیلی با خود دارد که باز هم خواندن آن‌ها را مورد توصیه قرار می‌دهیم. منطق و دلیلی که در بالا در مورد پانویس‌ها آمد، در مورد ضمیمه‌ها نیز صادق است؛ یعنی، این ضمیمه‌ها نیز می‌توانست، به راحتی، بخشی از متن اصلی کتاب باشد، اما، این جا هم، برای توزیع کردن منطقی و آسان‌ساز مضامین ثقیل کار و نیاوردن پیایی و یکسره‌ی آنها، اقدام به ساده و خلوت نگه‌داشتن پیام مرکزی نوشتار کردیم و لذا، مطالب ضمیمه‌ها را در بدنه‌ی فصل‌های سه بخش اصلی کتاب نیاوردیم؛ لیکن، قرائت این ضمیمه‌ها، در جاهایی که به آنها ارجاع داده شده است، نقش مکمل و ضروری برای دریافت ایده‌های متن اصلی کتاب دارد. برای کنار گذاشتن تعارف‌ها باید بگوییم، برخی از مطالب ضمیمه‌ها ممکن است از مطالب متن اصلی کتاب جالب‌تر یا مهم‌تر باشند.

در یک کلام، آرایش محتوای ارائه شده در متن، پانویس و ضمیمه‌ها، فقط برای آسان‌تر کردن ارائه‌ی موضوع سنگین کتاب بوده است و نه بیانگر یک تقسیم‌بندی بر مبنای اهمیت و مقام مطالب یا جداسازی ارزشی و رتبه‌بندی آنها. خواننده‌ی کنج‌اکو در خواهد یافت که در پانویس‌ها و ضمیمه‌ها مطالبی عنوان شده است که چه بسا در امر توضیح «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» از مطالب متن اصلی هم ضروری‌تر بوده‌اند. این تقسیم‌بندی‌ها، پس، حکایت از هیچ نوع ارجحیت‌بندی محتوایی ندارد. در شصت و شش ضمیمه‌ی مندرج در

جلد دوم کتاب، ما مباحث پایه‌ای آن چه در این کتاب به عنوان «بی‌نهایت‌شناسی»^{۱۱۱} معرفی کرده‌ایم را در شکل ابتدایی و خام خود آورده‌ایم. بدیهی است که هر یک از موضوعات نیاز به راستی‌آزمایی و بعد، بسط و توسعه در قالب پژوهش و تجربه و نگارش دارند. به همین دلیل است که این کتاب هم «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» را فرموله و ارائه کرده و هم زمینه‌های نخستین پیدایش یک حوزه‌ی نوین مطالعاتی چند رشته‌ای را، با عنوان «بی‌نهایت‌شناسی» ارائه داده است. ضمیمه‌های جلد دوم به ویژه از این نظر قابل توجه است.

¹¹¹ Infinitylogy